

حکم اعدام ریحانه جباری آخرین مورد نیست

گفتگو رادیو زمانه با مهرداد درویش پور، جامعه شناس، مینا ✖
احدی، کنشگر حقوق بشر و عبدالصمد خرمشاهی، وکیل دادگستری

پانته آ بهرامی

ریحانه جباری، اولین یا آخرین زنی نیست که برای دفاع از خود و جلوگیری از تجاوز در معرض قتل ناخواسته قرار گرفته است. ماده ۱۵ قانون مسئولیت مدنی در باره چنین مواردی می‌گوید: «کسی که در مقام دفاع مشروع موجب خسارات بدنی یا مالی متعدد شخص شود، مسئول خسارت نیست، مشروط براینکه خسارت وارده بر حسب متعارف متناسب با دفاع باشد.»

✖ با این‌که شواهد موجود نشان می‌دهند که قتل مرتضی سربندی، پزشک ۴۷ ساله و کارمند سابق وزارت اطلاعات، توسط ریحانه جباری ناخواسته اتفاق افتاده، ولی این دلایل نتوانسته‌اند قاضی دادگاه را مجاب کنند و او متهم به قتل عمد شده است.

در مورد پرونده ریحانه جباری علل مختلفی وجود دارد که نشان می‌دهند وی تنها درصدد دفاع از خود در معرض قتل ناخواسته قرار گرفته است. اما این‌که تا چه حد افکار عمومی بتواند دستگاه قضایی ایران را مجبور به عقب نشینی کند، بستگی به استفاده کنشگران اجتماعی از ظرفیت رسانه‌ها در داخل و خارج از ایران در مقابل حکومت دارد و باید دید چرخه توازن قوا به نفع کدامیک می‌چرخد؟ افکار عمومی یا دستگاه قضایی ایران؟

این برنامه تلاش دارد به پرسشهای زیر پاسخ دهد: وجود قوانین اعدام، خشونت را نهادینه کرده، اما این خشونت‌ها در جامعه ایران چه جایگاهی دارند؟ آیا نهادهایی برای پشتیبانی از زنان در مواقع خطر و قتل‌های هنگام دفاع از خود در صورت تهدید تجاوز وجود دارند؟ سازوکارهای قانونی در این زمینه کدام‌اند؟ نقش قانون در این میان چه می‌تواند باشد؟

این پرسش‌ها را طی گفت‌وگویی با مهرداد درویش پور، جامعه شناس، مینا احدی، کنشگر حقوق بشر و عبدالصمد خرمشاهی، وکیل دادگستری در میان گذاشته‌ایم.

عشق، قدرت و خشونت و نقش آن در سلطه بر زنان



در حاشیه بازخوانی قتل ساناز نظامی

مهرداد درویش پور

قتل ساناز یکی از رازآلودترین نمونه های بد فرجام عشق های اینترنتی و پیوندهای از راه دور است که زنان مهاجر ایرانی با آن روبرو شده اند. این تنها "ناهمخوانی" های ظاهری و فیزیکی ساناز و همسرش و ابهام در انگیزه این ازدواج نیست که آن را برای بسیاری رازآلود ساخته است. ناروشنی های دوران کوتاه زندگی مشترک این دو، چرایی این قتل و سکوت مطلق نیما در دادگاه نیز بهت بسیاری را برانگیخت

فمینیست ها نه تنها عشق را همچون حوزه دیگری از نابرابری روابط زنان و مردان بررسی کرده اند، بلکه حتی بسیاری آن را مهمترین منبع مشروعیت بخشیدن به نابرابری زنان و مردان و حتی تجدید تولید آن دستکم در حوزه خانواده می شمارند. این واقعیت که حتی بسیاری از مواقع خشونت یعنی عریان ترین حوزه سلطه مردان به نام عشق بخشوده یا نادیده گرفته می شود و یا با لبخندی، محبتی، دست نوازشگری به بوتۀ فراموشی سپرده می شود، به روشنی نشانگر نقش مشروعیت بخشنده عشق رمانتیک به روابط نابرابر است.

رابطه عشق و خشونت و چرایی باقی ماندن زنان در روابطی که در آن با خشونت روبرو می شوند، یکی از موضوعات پژوهش های جامعه شناسی جنسیت و مطالعات زنان است که از زوایای گوناگون به آن پرداخته شده است. در این مقاله به بهانه قتل ساناز نظامی و نگاهی کوتاه

به آن، به بررسی جایگاه عشق در بازتولید روابط پدرسالاری و تحمل خشونت توسط زنان می پردازیم.

اشکال گوناگون قدرت و نقش آن در اعمال سلطه بر زنان در خانواده

در کلی ترین تعریف، قدرت، امکان و توانایی به کرسی نشاندن خواست و هدفی معین است. قدرت در معنای منفی آن، اجبار و زوری است که دیگری را وادار به انجام کاری برخلاف میل خود می کند. اما در معنای مثبت آن ظرفیت محقق کردن خواست خود یا دیگری است. برتری قدرت بر دیگری الزاما محصول زور بیشتر نیست بلکه می تواند محصول نفوذ و باور ها باشد که به پذیرش خواست و اراده دیگری منجر می شود. قدرت نوعی "رابطه" است و هم از این رو نسبی است و "قدرت مطلق" وجود ندارد. به عبارت دیگر میزان قدرت را می توان با درجه وابستگی یکی به دیگری سنجید. وابستگی بیشتر به معنای قدرت کمتر و وابستگی کمتر به معنای قدرت بیشتر است؛ و بر عکس، درجه وابستگی را نیز امکان دسترسی به گزینه های دیگر تعیین می کند. هر چه امکان انتخاب گزینه های دیگر بیشتر باشد، وابستگی کمتر است و برعکس، شالوده رابطه قدرت نابرابر سلطه و بهره کشی ضعیف تر توسط فرد نیرومند تر است. اما قدرت می تواند برآیند تبادل و همگرایی بین دو یا چند فرد و یا فاعل اجتماعی برای نیرومند تر شدن باشد. در بررسی قدرت، منابع قدرت اهمیت بیشتری دارند تا نمایش آن. خانواده نیز سازمانی است که در آن قدرت، تضاد و مذاکره مفاهیم کلیدی هستند. منابع عمومی قدرت چه در اجتماع و چه در خانواده سه گانه اند:

۱- **منابع جبری قدرت** به معنای زور، عریان ترین شکل اعمال قدرت است که به معنای وادار کردن فرد به انجام کاری خلاف میل خود است. گرچه قوانین نیز نوعی کاربرد زور مشروعیت یافته است، اما خشونت فیزیکی پر هزینه ترین شکل اعمال قدرت است که در رویارویی آشکار به ویژه در خانواده توسط مردان علیه زنان و کودکان به کار می رود. خشونت معمولا زمانی به کار گرفته می شود که فرد در پی اعمال و یا حفظ سلطه است، اما از پذیرش و مشروعیت لازم برخوردار نیست. هم از این رو با اعمال زور و خشونت می کوشد خواست و برتری خود را به کرسی نشاند.

۲- **منابع اقتصادی قدرت** که در بیشتر موارد تعیین کننده ترین شکل قدرت و اعمال سلطه است. تضاد منافع از جمله در خانواده می تواند گاه خصلت پنهان به خود گرفته و برتری اقتصادی یکی و وابستگی

اقتصادی دیگری مانع از علنی شدن تضادها و رویارویی آشکار شود. سکوت ضرورتاً نشانه رضایت نبوده، بلکه می تواند ناشی از ترس یا ناتوانی یا وابستگی باشد. در درون خانواده نیز معمولاً مردانی که از برتری اقتصادی برخوردارند، قدرت بیشتری برای به کرسی نشاندن خواست های خود داشته و معمولاً زنانی که موقعیت ضعیف تری دارند، بیشتر به سکوت و تمکین روی می آورند.

۳- منابع ارزشی و ذهنی قدرت به معنای نفوذ و توانایی شکل بخشیدن به علائق دیگری و حتی سلطه بر او است. در این جا هیچ زور و اجباری فرد را وادار به انجام عملی خلاف میل خود نمی کند. اما پذیرش اراده دیگری ضرورتاً به معنای تامین منافع واقعی خویش نیست، بلکه می تواند محصول "آگاهی کاذب" فرد یا دانش برتر دیگری یا عادات، فرهنگ و ارزش های رایج، باورهای دینی، سیاسی و ایدئولوژیکی باشد که زمینه پذیرش داوطلبانه و حتی خودسپاری به اقتدار دیگری را فراهم می سازد. اگر خشونت پرهزینه ترین شکل اعمال قدرت است، "قدرت باورها"، کم هزینه ترین شکل اعمال قدرت و سلطه است که از بالاترین مشروعیت برخوردار است. منابع ارزشی قدرت یکسره "ذهنی" و "سوبژکتیو" هستند و همانند دیگر منابع عینی قدرت قابل اندازه گیری نیستند. وانگهی مفهوم "آگاهی کاذب" نیز پرسش برانگیز است و روشن نیست چه کسی آن را تعیین می کند.

در درون خانواده، رابطه نابرابر سه گانه قدرت در تعیین میزان سلطه مردان بر زنان نقش تعیین کننده دارد. در خانواده های پدرسالار معمولاً مرد در هر سه زمینه اقتصادی، ارزشی و جبری از قدرت برتری نسبت به زنان برخوردار بوده و بدین گونه سلطه خود را تحکیم می کند. با این همه کاهش فاصله قدرت بین زنان و مردان ریسک رویارویی آشکار را بالایی برد. در این صورت فرد در موقعیت ضعیف تر (معمولاً زنان) با افزایش منابع قدرت خود، به رابطه پیشین تن نداده و آن را به چالش می کشد. طرف نیرومند تر (معمولاً مردان) یا با تجدید نظر در رابطه می تواند به رابطه ای برابر تن در دهد یا با استفاده از خشونت در پی سلطه سابق خود می کوشد. در خانواده های دگرجنس خواه، کاهش فاصله قدرت بین زن و مرد باعث می شود که زنان توقعات خود را از رابطه بالا برند و در صورت عدم تحقق خواست های خود جدا شوند. مردان نیز که معمولاً موقعیت فرادستی در خانواده دارند، اگر نتوانند خود را با موقعیت جدید و تقاضاهای زنان تطبیق دهند، در بسیاری از موارد می کوشند با رویارویی آشکار و استفاده از خشونت، سلطه خود را حفظ کنند.

اشکال گوناگون خشونت در خانواده:

اکثریت خردکننده ای از خشونت ها در روابط خانوادگی در تمام جهان عموماً توسط مردان و علیه زنان و کودکان به کار گرفته می شود. در درون خانواده معمولاً چهار نوع خشونت برای اعمال سلطه صورت می گیرد:

۱. **خشونت فیزیکی** که رایج ترین نوع خشونت در خانواده است. البته معمولاً مردان آن چه را که زنان خشونت می شناسند "دعوا"، می نامند تا بر نقش و مسئولیت خود پرده بر افکنند.

۲. - **خشونت جنسی** که در آن تجاوز و حتی رابطه جنسی بدون توافق همسر نیز شکلی از نمونه های عریان خشونت جنسی است. گرچه در همه جا برداشت واحدی از آن وجود ندارد. برای نمونه در منابع دینی و قوانین ایران اگر زن به "تکالیف" جنسی خود عمل نکرده و به خواهش های جنسی همسرش تمکین نکند می توان او را مجازات کرد و یا به او خرجی نداد، درحالی که در کشوری مانند سوئد وادار کردن زن به رابطه جنسی در زندگی زناشویی نیز نوعی خشونت جنسی شناخته می شود.

۳. - **خسارت مادی و خشونت اقتصادی** سومین شکل خشونت در خانواده است. شکستن ظروف و یا اشیای قیمتی برای ترساندن و وادار کردن دیگری به سکوت، یکی از اشکال این گونه خشونت است. شکل دیگر آن محدود کردن هرچه بیشتر امکانات اقتصادی زن، کنترل مالی او، اعمال نظر در حساب ها و دخل و خرج او برای گسترش وابستگی زن است که نوعی خشونت اقتصادی محسوب می شود.

۴. **خشونت روانی** که به معنای استفاده از روش تحقیر، توهین، تهدید، ترساندن یا درهم شکستن اعتماد به نفس دیگری و حتی ایجاد حس گناه در دیگری به منظور وادار کردن او به تمکین است. بسیاری از مردان از روش کنترل، دشنام، فریاد، تحقیر و بی مقدار کردن زنان، منزوی کردن آنان، منت گذاشتن و سلب اعتماد به نفس زنان برای وادارکردن آنها به تمکین استفاده می کنند. البته خشونت روانی اشکال پیچیده تری نیز دارد. ایجاد حس گناه و تقصیر در دیگری و یا حتی جلب ترحم می تواند نمونه پیچیده ای از این گونه خشونت روانی باشد. برای نمونه پژوهش های من نشان می دهد که بسیاری از مردان از طریق تهدید به خودکشی، خودزنی و یا تلاش برای ایجاد حس ترحم و گناه کوشیده اند، همسرانشان را ترسانده و مستاصل کرده و وادار به تمکین کنند.

خشونت در کوتاه مدت به تولید وحشت در زنان منجر می شود، و به عنوان روش پرهزینه اعمال قدرت در درازمدت به رابطه آسیب رسانده و باعث از هم پاشیدن آن می شود. البته برخی از مردان با دسترسی به "گزینه کم هزینه تر" (ازدواج های وارداتی، ازدواج با زنان سنتی، کم دانش و کم قدرت تر) از خیر رابطه می گذرند و رفتار مردسالارانه تر خود را از طریق انتخاب فردی که به آنان بیشتر وابسته باشد، تداوم می بخشند. پرسش این جا است که عشق در این میان چه جایگاهی داشته و چگونه می تواند به سلطه مردان مشروعیت بخشد.

نقش عشق در مشروعیت بخشیدن به خشونت

بسیاری عشق و قدرت و بدتر از آن عشق و خشونت را دو پدیده مجزا از یکدیگر می شناسند و برای عشق ارزشی مقدس، آسمانی و رمانتیک قائلند. اما جامعه شناسی عشق با نگاه به محتوای آن در دوره های تاریخی گوناگون، نقش آن را به عنوان "منابع نمادین قدرت" واکاوی کرده و از آن تقدس زدایی کرده است. در دورانی که سکس و اروتیسم تابو بود و "مظهر وسوسه های شیطانی" به شمار می رفت، نخستین عشق های مشروع، عشق های الهی، آسمانی و یا به عبارت دقیقتر عشق افلاطونی (از جمله عشق به خلق) بوده که حتی بر رابطه دو جنس نیز سایه افکنده بود. این گونه عشق یکسره خودسپارانه و اسارت آمیز بوده و هیچ عنصری از برابری در آن موجود نبوده و نیست. در عصر روشنگری اما عشق رمانتیک که زمینی، دگرجنس خواه و با رویکرد به اروتیسم همراه شد، گرچه گامی به پیش در حوزه زدودن قید و بندهای دینی و افلاطونی از سکس و سکسوالیته است، اما در متن شرایط نابرابر قدرت و وابستگی زنان به مردان شکل گرفته است. در عشق رمانتیک زنان عموماً نقش مراقبتی، احساسی و "دهنده" به خود گرفته و مردان نقش ابزاری، "عقلانی" و "گیرنده" یافته اند. هم از این رو فمینیست ها نه تنها عشق را همچون حوزه دیگری از نابرابری روابط زنان و مردان بررسی کرده اند، بلکه حتی بسیاری آن را مهمترین منبع مشروعیت بخشیدن به نابرابری زنان و مردان و حتی تجدید تولید آن دستکم در حوزه خانواده می شمارند. این واقعیت که حتی بسیاری از مواقع خشونت یعنی عریان ترین حوزه سلطه مردان به نام عشق بخشوده یا نادیده گرفته می شود و یا با لبخندی، محبتی، دست نوازشگری به بوته فراموشی سپرده می شود، به روشنی نشانگر نقش مشروعیت بخشنده عشق رمانتیک به روابط نابرابر است. با رشد برابری زنان و مردان، گسترش آزادی جنسی و افزایش قدرت زنان و تنوع روابط جنسی و عشقی،

امروزه مفهوم نوینی به نام عشق برابر و اختیاری که بر وفور و توانمندی استوار است، شکل گرفته که در آن فرد برای محقق کردن خود - و نه فدا ساختن خود که ویژه گی عشق رمانتیک است- عاشق می شود و هر زمان که رابطه به محقق شدن فرد زیان برساند، آن عشق خاموشی می گیرد. پرسش این جا است که در ازدواج های از راه دور به ویژه برای زنانی که حتی تجربه جنسی پیش از ازدواج نداشته اند و در ساختار خشن پدرسالار با برداشت های سنتی از نقش زن و مرد پرورش یافته اند، تا چه حد ممکن است، عشق برابر و اختیاری و مدرن شکل گیرد؟ سراب های چنین عشق های "اجباری" و یا ناشی از کم توقعی زنان، به سرعت با اختیاری شدن روابط و یا افزایش آگاهی آنان نقش بر آب و جدایی ها به واقعیتی برهنه تبدیل می شود. آن جا هم که عشق پایان یابد و فرهنگ سنتی و برداشت های گذشته نتواند به اقتدار مردان مشروعیت بخشد، خطر آن که مرد عاشق دیروز با خشونت بیرحمانه در پی تداوم سلطه خود برآید، کم نیست.

پرسش واره های یک تراژدی

قتل ساناز یکی از رازآلودترین نمونه های بد فرجام عشق های اینترنتی و پیوندهای از راه دور است که زنان مهاجر ایرانی با آن روبرو شده اند. این تنها "ناهمخوانی" های ظاهری و فیزیکی ساناز و همسرش و ابهام در انگیزه این ازدواج نیست که آن را برای بسیاری رازآلود ساخته است. ناروشنی های دوران کوتاه زندگی مشترک این دو، چرایی این قتل و سکوت مطلق نیما در دادگاه نیز بهت بسیاری را برانگیخت. ابهامات و کمبود داده ها مانع از آن است که بتوان این نمونه را دستمایه دقیقی برای "بررسی موردی" مکانیسم های پیچیده تر خشونت علیه زنان قرار داد. اما می توان با طرح برخی پرسش ها و به بهانه آن، به رابطه عمومی تر عشق، قدرت و خشونت و به ویژه نقش عشق در تحکیم سلطه مردان و حتی توجیه خشونت علیه زنان پرداخت.

پژوهش های جامعه شناسی نشان می دهند بسیاری از زنانی که از طریق ازدواجهای از راه دور مهاجرت کرده اند، از ترس از دست دادن حق اقامت در غرب، به رابطه ناخواسته و حتی خشونت تن در می دهند. بررسی های ازدواج های میان مردان سوئدی و زنان آسیای جنوب شرقی نیز نشان می دهد که مشکل خشونت علیه زنان در این خانواده ها از چنان ابعاد گسترده ای برخوردار است که بیشترین آمار خشونت در سوئد را به خود اختصاص داده اند. اما در مورد ساناز اگرهم وسوسه اقامت دائم در آمریکا، نقشی در این ازدواج داشت، این انگیزه پس از کسب پذیرش از دو دانشگاه در آمریکا و کانادا اهمیت پیشین خود

را از دست داده بود و دلیلی برای تن دادن به خشونت‌ی که پیش تر آن را در ترکیه تجربه کرده بود نداشت. پذیرش از دانشگاه به معنای کسب اقامت نیست، اما امکان و دریچه‌ای است که وابستگی فرد را به ماندن در زندگی اجباری علیرغم میلش کاهش می‌دهد.

پژوهش‌ها نشان می‌دهند که بسیاری از زنان به دلیل اجبار و وابستگی اقتصادی و اجتماعی به شوهر به روابط ناخواسته و حتی خشونت تن می‌دهند. اما این مسئله نیز در رابطه نیما و ساناز موضوعیتی نداشته است. از آن جا که نیما از موقعیت اقتصادی و شغلی خوبی برخوردار نبود، تئوری انگیزه وابستگی و اجبار اقتصادی برای توضیح آغاز و ادامه این پیوند و یا تن دادن ساناز به خشونت قانع‌کننده نیست.

همچنین بر اساس پژوهش‌های صورت گرفته، شبکه روابط سنتی و مردسالار خویشاوندان و افراد پیرامون، در تشویق و یا وادار کردن زنان به پیوند یا ماندن در روابط بدون علاقه، نقش مهمی دارد. اما این نظریه نیز توضیح‌دهنده چرایی این ازدواج و باقی ماندن ساناز در این رابطه به ویژه پس از تجربه خشونت نیما علیه او در ترکیه که کار را به شکایت به پلیس نیز کشاند، نیست. نه تنها هیچ یک از دوستان ساناز مشوق این رابطه نبوده‌اند، بلکه حتی خانواده ساناز نیز او را به جدایی تشویق کرده و به ویژه پدر پس از سفر ترکیه خواهان قطع کامل این پیوند بوده است.

و بالاخره پژوهش‌ها نشان می‌دهند که علاوه بر موقعیت اقتصادی و اعتبار اجتماعی، عوامل دیگر نظیر سن، زیبایی و جذابیت‌های ظاهری و کشش جنسی نیز در انتخاب و یا باقی ماندن در روابط نقش مهمی دارند. گرچه زیبایی ظاهری نیز پدیده‌ای سوژکتیو است، اما به نظر نمی‌رسد خصوصیات ظاهری نیما در ازدواج ساناز عامل تعیین‌کننده ازدواج و یا باقی ماندن ساناز در این زندگی بوده باشد.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد نه همخوانی و جذابیت ظاهری، نه دشواری‌های اقتصادی نیما، نه زندگی بی‌سرو سامان و نامتعارف او، نه وجود امکان دیگر برای ماندن در آمریکا از راهی‌سوی ازدواج، نه مخالفت شبکه روابط اجتماعی ساناز با این ازدواج و نه تجربه خشونت از همان آغاز رابطه، هیچ یک انگیزه‌چندانی برای این پیوند و ادامه آن از سوی ساناز ایجاد نکرده است. پرسش این جا است چرا ساناز این گونه به زندگی با نیما مصمم شد که حتی بدون خداحافظی با پدر و تنها با کیف دستی به نوعی به آمریکا "فرار" کرد تا به نیما

بپیوندند؟ و چرا با وجود همه عوامل بازدارنده، ساناز تا هنگام کشته شدن به دست نیما در رابطه باقی ماند؟

آیا ممکن است گونه ای از "عشق" به نیما و نفوذ فکری او انگیزه اصلی این ازدواج و باقی ماندن ساناز در این رابطه بوده باشد؟ در این صورت محتوی چنین عشقی چیست؟ و زمینه های شکل گیری آن کدامند که می تواند زمینه اقتداری را فراهم کند که در پرتو آن حتی خشونت پذیرفتنی شود؟

آیا ممکن است ساناز در محیط نسبتاً بسته و سنتی به سر برده باشد که پیوند با نیما همچون نخستین رابطه و نخستین عشق رمانتیک برای او اهمیت والایی یافته؟ آیا ممکن است رویکرد به نیما به منظور چالشی علیه محیط بسته اجتماعی ایران و حتی خانواده و رهایی از یک "اتوریت" دیگر صورت گرفته باشد؟ آیا ممکن است مرگ ناگهانی مادر ساناز، اندکی پس از ارتباط اینترنتی این دو، ساناز را آسیب پذیرتر ساخته و موجبات شکل گیری عشقی که قرار بود خلاهای زندگی او را پرکند، فراهم کرده باشد؟ هنوز روشن نیست تا چه حد ممکن است نیما با نفوذ فکری و توانایی در سحر کلام، توانسته ساناز را به خود جلب کند؟ و تا چه حد ممکن است حس مغبونیت مشترک دو فرد آسیب دیده که برای فرار از دنیای خشن و شاید "نفرت انگیز" بیرونی و گذار به دنیای افسون زده ای که احتمالاً در رویاهای عاشقانه خود آن را آفریدند، آنان را به یکدیگر نزدیک کرده باشد؟ آیا زندگی مشترک اما انزواجویانه با نیما در آمریکا این تصویر عاشقانه را تغییر داده و به تصمیم ساناز مبنی بر جدایی و تلاش نیما برای بازداشتن او از طریق خشونت منجر شده است یا خیر. اینها پاره ای از پرسش های دیگری است که بر اساس آنها و آشنایی بیشتر با جزئیات حادثه می توان از این قتل، راززدایی کرد. اما این امر درگرو بازخوانی این روایت از طریق درک جایگاه عشق در مشروعیت بخشیدن به روابط سلطه و خشونت است.

هشتم مارس، محوری برای تحقق مطالبات و همبستگی زنان

طلعت تقی نیا



آنچه امروز پس از گذشت یکصدسال، زنان را وامی دارد که هشت مارس روز جهانی زن را گرامی و عزیز دارند نه فقط خود این مناسبت، بلکه شعله های فروزان آرزویی است که هر لحظه در وجود ما زنان، زبانه می کشد برای داشتن «روزی» و «فضایی» از آن خود، تا بتوانیم از پنجره این آرزوی تاریخی به موقعیت و زندگی خود نگاه کنیم

□□□□□□□□ □□□□□□□□: به سنت سال های گذشته در هشتم مارس، روز جهانی زن، با گرامیداشت مبارزات زنان برای پایان بخشیدن به تبعیض جنسیتی بکوشیم و با بلندکردن صداهايمان با خواهران مان در سراسر جهان، همراه شويم تا شايد صداهاى پراکنده مان در سراسر ايران با صدای زنان جهان، در این روز، به هم پیوسته و هرچه بیشتر افکار عمومی جامعه را به این روز مهم حساس کند.

مبنای تاریخی ۸ مارس، تظاهرات زنان کارگر صنعت نساجی نیویورک در ۸ مارس ۱۸۵۷ است. این تظاهرات در اعتراض به دستمزد اندک و ناکافی در قبال ۱۲ ساعت کار روزانه^۱ طاقت فرسا و دیگر اجحافات علیه زنان، صورت گرفت. گرچه این اعتراضات به شدت سرکوب شد اما زنان دست از خواسته های خود برنداشتند و توانستند تشکل های مستقل زنانه را برای بدست آوردن حقوق انسانی و برابر خود شکل دهند. ما زنان ایران هم جدا از بقیه زنان جهان نبودیم و با تشکیل گروه ها و انجمن های مختلف و نوشتن مقالات و برپایی و شرکت در مراسم هشت مارس روز جهانی زن، به انتقال تجربه های مان و شیوه های متنوع برخورد کنشگران جنبش های زنان در دیگر کشورها، حرکت های زنان را گرامی بداریم.

هدف از برگزاری مراسم هشت مارس و پاسداشت این روز، به بحث و نقد گذاشتن مسائل و مشکلات زنان در نشست ها و سخنرانی ها است. زنان در چهارگوشه جهان به مناسبت این روز تاریخی با تظاهرات و میتینگ هایشان، بنا به شرایط سیاسی و اجتماعی کشورشان در فضاهای مختلف چه به صورت علنی و چه غیرعلنی با سازمانیابی و همبستگی، خواسته ها و مطالبات شان را پی می گیرند.

زنان ایرانی از حرکت‌ها و جنبش‌های نوین جهانی جدا نماندند، همه وقت و همه جا در جهت رفع تبعیض و خشونت کوشیده‌اند. در ۱۳۰۱ «انجمن پیک سعادت نسوان» مراسم هشت مارس را برگزار کردند و در سال ۱۳۰۵ باز برای برگزاری از نمایش «دختر قربانی» و اهمیت و موقعیت و ضرورت این روز بین‌المللی برای زنان گفتند. پس از اشغال ایران توسط قوای متفقین و سقوط رضا شاه پهلوی، تشکیلات دموکراتیک زنان ایران به برگزاری مراسم روز زن اقدام کردند. گروه‌های مختلف زنان در روز جهانی زن از هر امکانی برای ارتقای آگاهی بهره می‌گرفتند؛ از رفتن به گلگشت‌های دسته‌جمعی و خواندن شعر و مقاله تا اجرای موسیقی و بازگویی تاریخچه‌ی حرکت‌های زنان، که در تمامی این حرکت‌ها، خواستار برابری و رفع ستم جنسیتی می‌شدند.

پس از انقلاب ۱۳۵۷ و در همان ماه‌های اولیه‌ی پس از پیروزی، یک بار مراسم هشت مارس در گستره‌ی میلیونی در پایتخت و برخی از شهرها برگزار شد، اما تا بیست سال بعد، مراسم هشت مارس در فضای عمومی برگزار نشد تا این که زنان ایرانی بدون تعصب بر عقاید سیاسی خود، با همکاری هم، بار دیگر در سال ۱۳۷۸ این مراسم را از خانه‌ها بیرون کشیدند و پس از بیست سال آن را به حوزه عمومی کشاندند. این مراسم در سالن «شهر کتاب» در سال ۱۳۷۸ بر پا شد، کنشگران زن توانستند توجه فعالان در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی و فرهنگی و نیز توجه فعالان دانشجویی و دیگر فعالان جامعه مدنی را به خود جلب کنند و بر اعتبار و کیفیت و لزوم برگزاری این روز تاریخی بیفزایند.

در سال ۱۳۷۹ در «خانه هنرمندان» و در سال ۱۳۸۰ در فرهنگسرای «ارسباران» و نیز در خانه‌ها و سالن‌ها و دانشگاه‌ها مراسم روز جهانی زن را برگزار کردند. در سال ۱۳۸۱ برای اولین بار تجمعی اعتراضی به مناسبت هشت مارس در پارک لاله تهران برگزار کردند. سال بعد از آن (۱۳۸۲) با وجود داشتن مجوز، اما در آخرین دقایق، مجوز برپایی مراسم پارک لاله را، لغو کردند که لغو ناگهانی مجوز در آخرین دقایقی که قرار بود مراسم برگزار شود، منجر به دستگیری چند نفر از شرکت‌کنندگان شد. از آن پس، روز به روز فشارها بیشتر و از برپایی مراسم هشت مارس جلوگیری می‌شد. در سال ۸۴ مراسم در پارک دانشجو در همان ساعت اول با حمله پلیس و ضرب و شتم برگزارکنندگان آغاز شد که سیمین بهبهانی شاعر بلندآواز ایران نیز مورد ضرب و شتم قرار گرفت. سال بعد یعنی در اسفند ماه سال ۸۵ به رغم همه فشارها این روز به صورت گسترده در محیط‌های دانشگاهی در تهران و

شهرستانها برگزار شد.

زنان مدافع حقوق برابر، به منظور حفظ دستاوردهای شان و در ادامه تلاش صدساله، ده ها ابتکار عمل به کار بردند اما دیگر به سختی می شد مراسمی داشت زیرا همه جا با فشار و ممانعت پلیس روبرو می شدند. با وجود انبوه فشارها اما سرانجام نتوانستند زنان را کنار بزنند چون زنان برابری خواه، هشت مارس را محوری برای تحقق مطالبات و همبستگی زنانه شان می دانستند زیرا این دستاورد را آسان به دست نیاورده بودند که آسان از دست بدهند.

از مطالب مربوط به مراسم هشتم مارس، تاریخچه آن، حرکت های اعتراضی و مطالبه محور زنان، بسیار نوشته اند که خوشبختانه تمام این حرکت ها برای ثبت در تاریخ، سند شده تا برای زنان نسل آینده محفوظ بماند؛ باشد که از این تجربیات استفاده شود.

آنچه امروز پس از گذشت یکصدسال، زنان را وامی دارد که هشت مارس روز جهانی زن را گرامی و عزیز دارند نه فقط خود این مناسبت، بلکه شعله های فروزان آرزویی است که هر لحظه در وجود ما زنان، زبانه می کشد برای داشتن «روزی» و «فضایی» از آن خود، تا بتوانیم از پنجره این آرزوی تاریخی به موقعیت و زندگی خود نگاه کنیم، نگاه و قضاوتی منصفانه و به دور از همه ی تعریف ها و تمجیدها و ستایش های بیهوده از زنانگی مان، به دور از قهرمان سازی و جنجال، به دور از نقش و وظایفی که جامعه و سنت برای مان رقم زده اند. با تخیل زنانه روزی را، فضایی را، اتاقی را، حقوقی را از آن خود دانستن؛ آنگاه با هم، در کنار هم و فراتر از مرزها و ایدئولوژیها، خواسته هایمان را بدون ترس و وا همه بیان کنیم، مطالباتمان را طلب کنیم و راه دستیابی به آرزوهایمان را بیابیم.

سخن بر سر نابرابری و تبعیض نهادینه شده است. سخن درباره عمق و گستره تبعیض های ناپسندی است که نفس ها را در سینه حبس کرده است. حرف درباره زنانی است که می خواهند آزادانه نفس بکشند، هوای تازه می خواهند، حقوق برابر و عادلانه می خواهند، شغل می خواهند، طالب زندگی انسانی و شرافتمندانه هستند، می خواهند به عنوان یک «انسان کامل» شناخته شوند و از حقوق شهروندی شان نه تنها در کلام، بلکه در عمل بهره ببرند. از این روست که زنان در ایران می کوشند با پاسداشت «روز جهانی زن» به خاوهری جهانی پیوند یابند برای کاستن همین دردها و تبعیض ها که محصول حاکمیت پدرسالار و قوانین به شدت تبعیض آمیز است، و این امر مهم با همبستگی و سازمانیابی تحقق می

سخن بر سر مشارکت زنان برابری خواه است، برای ایجاد همبستگی جهانی با زنان سراسر دنیا، به منظور رسیدن به برابری و رفع ظلم و خشونت و بی عدالتی در جهانی بدون جنگ. بی شک زنان با هر رنگ و زبان و قوم و نژادی تا رسیدن به امروز از حرکت باز نمی مانند.

نظریه میان برشی: ابزاری برای فهم پیچیدگی و گوناگونی موقعیت زنان

مهرداد درویش پور

جنسیت نمی تواند تنها مبنای اشتراک منافع انسانها باشد و دیگر روابط قدرت در درجه دوری و نزدیکی انسانها به یکدیگر و هم سرنوشتی شان نقش دارد. برای مثال موقعیت و منافع زنان کارگر و بورژوا یکی نیست و نمی توان تنها بر پایه تعلق جنسیتی شان انتظار هم سرنوشتی آنان را داشت.

روز جهانی زن، از مهمترین روزهایی است که به گونه ای نمادین یادآور "هم سرنوشتی کل زنان"، "خواهری جهانی" و منافع مشترک زنان در پیکار علیه نظام قدرت جنسیتی (مردسالاری) در تمام جهان است. خصلت نمادین این روز در برجسته کردن و تاکید بر فراگیری ستم جنسیتی در دوره های گوناگون تاریخ بشری، در همه جوامع، در میان همه تمام طبقات، همه گروه های قومی و ملی و در تمام رده های سنی است. حتی بسیاری از مردم شناسان فمینیست برآنند که مردسالاری قدیمی ترین نظام سلطه و نابرابری قدرت در تاریخ بشر است که بر نظام طبقاتی نیز تقدم داشته است. آنان با به پرسش کشیدن افسانه "جامعه مادر سالار" - که از جمله انگلس با تکیه بر تحقیقات مورگان مردم شناس پرآوازه مدعی وجود آن شده بود و پیدایش مالکیت خصوصی را منشا پیدایش پدرسالاری خوانده بود- تاکید می کنند هیچ نشانه

روشنی از جامعه مادرسالار و یا زن سالار در دست نیست. در بهترین حالت می توان جوامعی را که در آن زنان نقش قدرتمندی داشته اند زن محور و مادر تبار خواند، اما هیچ نشانه ای از نظام سلطه جنسیتی زنان بر مردان در دست نیست. آنان با به پرسش کشیدن نقش تعیین کننده تولید و مالکیت در تقسیم جنسیتی کار و شکل گیری نقش جنسی زنانه و مردانه تاکید می کنند قدرت زایش (تجدید نسل)، توانمندی منحصر به فرد زنان است که نظریه مارکسیستی از آن غافل مانده و تمرکز خود را یکسره بر تولید قرار داده است و هم از این رو در توضیح ستمدیدی زنان با "نابینایی جنسیتی" روبرو است. آنان تاکید می کنند بدون زایش نه تولید امکان پذیر است و نه مهمتر از آن نفس حیات بشری ادامه دار خواهد بود. هم از این رو رادیکال فمینیست ها تاکید می کنند ستم دیدگی زنان را نه صرفا با تئوری "ستم مضاعف" که مارکسیست فمینیست ها بر آن انگشت می گذارند، بلکه با تئوری "نظام جنسیتی قدرت" مردسالارانه باید توضیح داد که علاوه بر حوزه تولید، حوزه کنترل سکسوالیته زنان، باروری، کارخانگی، خشونت، نقش های جنسیتی و سیاست را نیز در بر می گیرد و به هیچ گروه و طبقه خاصی هم محدود نیست. بدین ترتیب یکی از دستاوردهای جنبش فمینیستی در دهه های گذشته رد دیدگاه هایی بوده است که مسئله زنان را امری فرعی و یا تابع حل مشکلات دیگر نظیر رهایی طبقاتی، رفع تبعیض قومی و یا رهایی ملی و یا برقراری دموکراسی و حقوق شهروندی می دانند؛ دیدگاه های یکسره پاترنالیستی (قیم گرایانه) که بیشتر به نادیده گرفتن و در حاشیه قرار دادن موقعیت و خواست های زنان منجر می شوند.

با این همه تئوری "هم سرنوشتی جهانی زنان" در دهه های اخیر با چالش های جدیدی (همچون کوثر فمینیسم، فمینیسم میان برشی و ...) در درون خود روبرو شده است که ماهیتا با انواع نظریه های پاترنالیستی (قیم گرایانه) که رهایی زنان را در گرو حل دیگر مشکلات اجتماعی می دانند یکسره متفاوت اند. پرسش این جاست که آیا تاکید یک سویه بر منافع مشترک زنان علیه تبعیض جنسیتی و همبستگی فراگیرشان علیه نظام جنسیتی قدرت، با این خطر روبرو نیست که زنان را به قصد پرهیز از تضعیف "همبستگی زنانه" به سکوت در برابر دیگر نظام های نابرابر قدرت وادارد که خود زنان نیز در آن شریکند؟ از جمله در حوزه نابرابری های طبقاتی، سنی، قومی و گرایش جنسی و توان خواهی. آیا می توان مدعی شد که همبستگی زنان بر همبستگی طبقاتی، قومی یا "دگرباشان جنسی" ارجحیت خاصی دارد؟ در غیر این صورت آیا تاکید بر تفاوت های موجود در میان زنان، درعمل به معنای

نامطلوب و یا ناممکن خواندن طرح خواست های همگانی، مشترک و فراگیر زنان نیست؟ آیا چنین رویکردی با تاکید بر تفاوت ها در درون جنبش زنان به کاهش قدرت آنان، انزواجویی و رواج فرقه گرایی از جمله درمیان جنبش زنان ایران منجر نمی شود؟ آیا می توان از رویکرد سومی در این حوزه سخن گفت که به انکار منافع مشترک زنان در پیکار علیه مردسالاری و لاپوشانی تفاوت منافع در میان زنان در حوزه گرایش جنسی، طبقاتی، قومی و... منجر نشود؟ آیا سخن گفتن از رویکرد سوم، نظریه ای "التقاطی" است؟ یا می تواند به عنوان یک ابزار بدیع در بررسی حوزه های یگانگی و چندگانگی های درون جنبش زنان به کار رود؟ رویکردی که به جای محصور ماندن در گفتمان های فراگیر (Universalism) و یا حرکت از موقعیت های غیر قابل تعمیم و ویژه (Particularism) زنان، سنتزی را به دست دهد که بر بافتار متن (Contextualism) استوار باشد.

به گمان من نظریه میان برشی (Intersectionality) که امروز یکی از مطرح ترین گرایش ها در تئوری های فمینیستی است، ابزاری به دست می دهد که بتوان در پرتوی آن با بررسی گروه بندی های گوناگون رابطه قدرت و تاثیر آن بر یکدیگر، تصویر زنده تری از نابرابری های اجتماعی از جمله در میان زنان یافت. چنین دیدگاهی به بررسی حوزه های گوناگون روابط نابرابر قدرت، نقاط اشتراک بین بخش های گوناگون و تاثیر آن بر یکدیگر می پردازد.

نظریه میان برشی با حرکت از چندگانگی تضادهای اجتماعی و نابرابری های نظام قدرت، تصویر نسبی از مفهوم و میزان همبستگی ها و تضاد منافع در جنبش های گوناگون اجتماعی به دست می دهد. برای نمونه همان گونه که پیش از این سوسیالیست فمینیستها تاکید کرده اند همبستگی زنان کارگر با زنان بورژوا در مبارزه علیه تبعیض جنسیتی، با تضاد منافع این دو گروه در حوزه خواست های طبقاتی توأم است.

نقطه عزیمت نظریه میان برشی به عنوان یکی از جدید ترین گرایش ها در جنبش فمینیستی، چالش دیدگاه های تک بعدی در تجزیه و تحلیل نابرابری های اجتماعی است. نخستین بار (گذشته از سوسیالیست فمینیست ها) این پسا فمینیست ها و یا دقیقتر فمینیست های پسا مدرن بودند که به ناسازه (پارادوکس) اندیشه فمینیستی اشاره کردند: نظریه ای که از یکسو با نقد مفاهیم عام چون انسان، فرد و یا طبقه و ناکافی دانستن آن برای بررسی تجربه متفاوت و خاص زنان، به شالوده شکنی در نظریه های عام و فراگیر همچون هومانیزم،

لیبرالیسم و مارکسیسم می پردازد. از سوی دیگر خود با حرکت از مفهوم کلی و فراگیر دیگری به نام "مردانگی" و "زنانگی" و رده بندی انسانها تنها در قالب مرد و زن، تصویری تعمیم یافته و فراگیر از جنسیت به دست می دهد که حتی "دگرباشان جنسی" نیز در آن جایی ندارند.

یکی از اساسی ترین انتقادهای نظریه های پسا ساختارگرا، پسا فمینیستی و از جمله نظریه میان برشی Intersectionality به تئوری های عام فمینیستی آن است که جنسیت تنها یکی از عرصه های روابط ساختاری قدرت است و تقسیم بندی جنسیتی را به تنهایی شالوده هویت فردی و یا گروهی قرار دادن، مسئله برانگیز خواهد بود؛ همان گونه که تقسیم بندی انسان ها تنها بر پایه تعلق طبقاتی و یا قومی آن ها مسئله برانگیز است. در شرایطی که تئوری های عام فمینیستی با حرکت از تعلق جنسیتی از منافع مشترک زنان، وحدت آنان علیه مرد سالاری، هم سرنوشتی و خواهری جهانی زنان سخن می گویند، نظریه میان برشی Intersectionality بر آن است که انسانها موجودی بیش از فقط زن و مرد بوده و ادعای خواهری جهانی زنان را غیر واقعی می خواند.

جنسیت نمی تواند تنها مبنای اشتراک منافع انسانها باشد و دیگر روابط قدرت در درجه دوری و نزدیکی انسانها به یکدیگر و هم سرنوشتی شان نقش دارد. برای مثال موقعیت و منافع زنان کارگر و بورژوا یکی نیست و نمی توان تنها بر پایه تعلق جنسیتی شان انتظار هم سرنوشتی آنان را داشت. علاوه برآن گرایش جنسی، تعلق قومی، موقعیت سنی و نسلی، سلامت جسمی و دماغی و یا توان خواهی (نقص عضو فیزیکی و دماغی) و موقعیت شهری و روستایی از جمله دیگر حوزه های روابط نابرابر قدرت است که بر موقعیت، منابع قدرت و طرز تلقی افراد اثر می گذارد.

به این ترتیب تئوری میان برشی به عنوان نظریه ای چند بعدی به بررسی حوزه های گوناگون روابط قدرت می پردازد و بر آن است که منابع قدرت در طرز تلقی افراد و روشن ساختن جایگاه آنان تعیین کننده است. برای نمونه این درست است که حتی زنان میان سال، دگرجنس خواه، سفید پوست و بورژوای جامعه غرب نیز از مردسالاری رنج می برند اما موقعیت، مصالح و طرز تلقی آنان نمی تواند بازتاب دهنده موقعیت زنان کارگر، جوان، همجنس خواه و متعلق به گروه های قومی و نژادی تحت ستم باشد و هم از این رو نمی توان به سادگی از هم سرنوشتی این دو سخن گفت. این نظریه به ویژه با حرکت از تئوری های پسا استعماری (postcolonialism) بر آن است که گرایش نیرومندی

در میان فمینیست های غربی وجود دارد که با حرکت از تجربه زنان سفید پوست دگرجنس خواه طبقه متوسط در جامعه غرب و تعمیم آن به کل جامعه زنان، عملاً نسبت به دیگر حوزه های روابط نابرابر قدرت بی توجه بوده و به ویژه در برابر گفتمان های نژادپرستانه بی تفاوتند و خواسته و یا ناخواسته به بازتولید آن یاری می رسانند.

روابط گوناگون نابرابر قدرت می تواند به شرایطی منجر شود که بنا برآن برخی زنان تحت ستم چند گانه قرار گیرند، حال آن که در مورد دیگری ممکن است موقعیت طبقاتی ممتاز حتی بر میزان ستمدیده گی جنسیتی آنان سایه افکند. بنا براین سخن از هم سرنوشتی کل زنان افسانه ای بیش نیست؛ در مواردی حتی زنان می توانند بر اساس منافع متضادشان در حوزه های دیگر رویاروی یکدیگر قرار بگیرند همچون رویایی زنان بنیادگرای اسلامی و زنان مدرن سکولار در ایران.

به این ترتیب هرنوع تحلیل بر پایه تنها تعلق جنسیتی و تلاش به تعمیم تجربیات یک گروه به دیگر گروه های زنان به سطحی نگری منجر شده و نمی تواند تنوع و تفاوت میان منافع گروه های مختلف زنان را توضیح دهد. برای نمونه تجربه یک زن روستایی و شهری از جایگاه سنت و محیط پیرامون و نقش آن در تجدید تولید پدرسالاری و یا برداشت زنان سکولار و دین باور از جایگاه دین در برخورد به مسئله زنان می تواند کاملاً متفاوت باشد. همچنین تجربه زنان فارس تبار با زنان کرد و یا بلوچی که همزمان تحت ستم قومی اند در بسیاری زمینه ها متفاوت بوده و فمینیسمی که نتواند این موقعیت های متفاوت را بازتاب دهد تصویر کلیشه ای از زنان ارائه خواهد داد. همچنین انتقاد سوسیالیست فمینیستها نیز بسیار به جا است که می گویند تجربه زنان کارگری که می بایست محیط خشن پدرسالارانه حاکم بر فعالیت های سندیکایی را نیز به چالش بکشند بسیار متفاوت از تجربه زنان نویسنده و یا دانشگاهی است که از منابع قدرت بسیار بیشتری برای چالش هم صنفان خود برخوردارند. نظریه میان برشی در عین حال بر خلاف نظریه های کلاسیک مارکسیستی و فمینیستی هر نوع ادعای "تعیین کننده گی" موقعیت طبقاتی و یا هر یک از حوزه های روابط قدرت نسبت به دیگری را رد کرده و بر آن است که شرایط و زمینه های مشخص (بافتارمتن) تعیین کننده آنند که کدام یک از انواع سلسله روابط نابرابر در مقطع مورد بررسی تعیین کننده تر از دیگری خواهد بود.

برای نمونه در جامعه ای چون ایران سرکوب هم جنس خواهی شدیدتر از سرکوب جنسیتی است. همچنین نتیجه تحقیقات من در سوئد نشانگر آن

است که بسیاری از زنان مهاجر در بازار کار بیشتر از تبعیض نژادی و قومی رنج می برند تا از تبعیض جنسیتی. حال آن که در مناسبات خانوادگی بیشتر به دلیل نقش زنانه خود تحت ستم هستند تا به دلیل تعلق قومی، پیشینه فرهنگی و مهاجر تبار بودن خود.

از این رو به نمی توان از پیش تعیین کرد که کدام یک از سلسله روابط قدرت تعیین کننده موقعیت و رفتار زنان است. تنها زمانی که به صورت مشخص تاثیر متقابل روابط گوناگون قدرت بر یکدیگر در مورد افراد و یا گروه های اجتماعی در متن زمان و مکان مورد بررسی قرار گیرد می توان منافع مشترک و یا متفاوت آنها را روشن ساخت. گرچه به گمان من در بسیار موارد موقعیت طبقاتی نقش برجسته تری در بررسی رفتارهای اجتماعی حتی گروه های گوناگون زنان دارد.

یکی دیگر از ویژگی های بدیع نظریه میان برشی، فاصله گیری از دوانگاری عینیت یا ذهنیت (ابژه و یا سوژه)، نقش تعیین کننده ساختار و یا فاعل اجتماعی است. این نظریه با فرا رفتن از دوانگاری کلان نگری و خرد نگری، سنتزی از هر دو به دست می دهد. در عین حال نظریه میان برشی در برابر تعمیم گرایی های فمینیسم کلاسیک و خاص گرایی، بومی نگری و نسبی گرایی های اندیشه های پست مدرنیستی از امکان ادغام عام و خاص در کلیتی به هم پیوسته دفاع می کند. همچنین این نظریه به دلیل خصلت انتقادی آن به هنجارها و نرم های رایج، چند وجهی بودن آن در بررسی نابرابری ها، شالوده شکنی های دوانگاری های رایج در بررسی گروه بندی های اجتماعی همچون طبقه، جنسیت، قومیت، گرایش جنسی، سن، توان خواهی و...) و فاصله گیری از برداشت های کلیشه، ایستا و تظلم خواهانه که یکی را یکسره در جایگاه قربانی، ستم دیده و فرودست و دیگری را یکسره در جایگاه فرادست و ستمگر قرار می دهد، سازه های اجتماعی (Social construction) متعارف و ساده انگارانه را به زیر پرسش می کشد. علاوه بر آن خصلت پسا استعماری نظریه میان برشی، آنرا به ابزار قدرتمندی در دست فمینیسم ضد نژادپرست بدل ساخته است که به ویژه برای فهم دشواری های موقعیت زنان "جهان سوم"، زنان مهاجر تبار، زنان سیاه پوست و زنان وابسته به "اقلیت های اتنیک" بسیار کارآمد است. نیز این نظریه ابزاری است کارآمد برای فعالان جنبش زنان وابسته به "اقلیت های اتنیک" که هم در برابر برتری طلبی اتنیک زنان "جامعه اکثریت" و هم برتری طلبانه کلام مردانه در میان "اقلیت های اتنیک" چالش می کنند.

زنان، چهار سال بعد از خیزش در کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه



بمناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

ناهد جعفرپور

امروز با وجود گذشتن چهار سال از "بهار عربی" از اصلی ترین و جدی ترین چالش های زنان در این کشورها ایستادگی در برابر وضع قوانین نابرابر و مقاومت در به حاشیه رانده شدنشان از گفتمان های سیاسی و اجتماعی غالب و حضور پر قدرت بنیادگرایان اسلامی است

معیار رهایی جامعه رهایی زن است

حدوداً چهار سال پیش خیزش های (بهار عربی) در کشورهای عربی آغاز گشت و مجموعه ای از تظاهرات ها و شورش ها، کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه را زیر رو نمود. زنان بخصوص در این مبارزات سیاسی نقشی مهم بازی نمودند؛ بعنوان گرداننده تظاهرات، فعال تظاهرات، شرکت کننده در تظاهرات و مخالف تظاهرات و همچنین قربانی تظاهرات.

درواقع نقطه آغاز خیزش در این کشورها در تونس بود؛ ۱۷ دسامبر سال ۲۰۱۰ در یکی از شهرهای تونس یکی از کارمندان زن شهرداری که وظیفه اش مجازات فروشندگان غیرقانونی تره بار بود با جوانی بنام محمد بو عزیزی که بدون مجوز سبزی جات بفروش می رساند درگیر گشت و به وی سیلی زد. محمد که بی عدالتی رژیم فاسد و ستم گر بن علی را هر روز با گوشت و پوست خود لمس می کرد از این واقعه آنچنان خشمگین گشت که دست به خود سوزی زد و این خود سوزی بدنبال خود شورش در تونس و در نهایت شورش در کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه را به همراه آورد. محمد بو عزیز در نتیجه صدمات ناشی از سوختگی در ۴ ژانویه ۲۰۱۱ جان سپرد و هیچگاه نفهمید که خودسوزیش باعث خیزش در مقابل بن علی گشت. از سوی دیگر زن مامور شهرداری هم هرگز بر این

آگاه نشد که خشونت او قطره ای بود که کاسه صبر مردم را لبریز نموده و باعث طوفان گردید. وی در همان زمان بن علی به جرم خشونت بر علیه شهروندان به ۵ سال حبس محکوم گشت و در ابتدا بعد از رفتن بن علی به کمک مراجع حقوقی مجدداً آزاد گشت. ۱

در تمامی این کشورها زنان قبل و در حین تظاهرات ها دستگیر گشتند و مورد آزار و اذیت و ارباب قرار گرفتند و به آنها تجاوز گشت و بقتل رسیدند. با این حال زنان فعال همچنان به خیابان ها گسیل شدند و به تظاهرات پرداختند: در تونس، مصر، یمن، لیبی، سوریه و بحرین وووو زنان در قیام نقشی مهم ایفا نمودند. بویژه در تونس شرکت زنان در تظاهرات های خیابانی گسترده بود. به همین دلیل هم از زمان سرنگونی رژیم بن علی همواره برای مشارکتشان در روند انتقال سیاسی و نقش آینده شان در جامعه مبارزه می کنند.

همچنین نقش زنان در اعتراضات مصر هم چشم گیر بود: در دسامبر ۲۰۱۰ ارتش بشدت بر علیه تظاهرات صلح آمیز زنان وارد عمل شد و در نتیجه ۱۷ نفر کشته شدند. چند روز بعد ده ها هزار زن در قاهره تجمع نمودند تا بر علیه این خشونت ها اعتراض نمایند. زنان اسکندریه هم به آنها پیوستند. زیرا که آسما محفوظ زن وبلاگ نویس در آغاز سال ۲۰۱۱ در یک درخواست آنلاینی از تمامی زنان و مردان مصر خواسته بود که در این تظاهرات ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ در میدان تحریر شرکت نمایند.

در لیبی در ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ مادران و خواهران و بیوه گان مردانی که در سال ۱۹۹۶ در زندان ابو سلیم در طرابلس بقتل رسیده بودند، برای اعتراض تجمع نمودند. در سال ۹۶ در این زندان مخوف بیشماری زندانی سیاسی قتل عام گردیدند و طبق آمار در حدود ۱۲۰۰ نفر از ۱۶۰۰ نفر زندانی بقتل رسیدند. تجمع کنندگان در مقابل دادگاه خواهان بررسی و تحقیق در باره این قتل عام شدند. (۲) در واقع در لیبی هم زنان نقش مهمی در گسترش اعتراضات بر علیه رژیم قزافی بعهدہ داشتند. در اول سپتامبر ۲۰۱۱ ده ها هزار زن در شهر طرابلس تجمع نمودند تا پایان رژیم قزافی را جشن بگیرند. (۳)

در سوریه زنان نقش محوری در اعتراضات به عهده داشتند و همزمان بشدت تحت جنگ داخلی خونین صدمه دیدند؛ وکیل حقوق بشر رازان زیتونه که از زمان آغاز شورش زندگی مخفی می کرده همواره در باره کار خودش و اوضاع محل یادداشت هائی نوشته است. یادداشت های وی هر هفته در روزنامه هفتگی "دی سایت" علنی می شد. وی اوائل دسامبر به همراه همسر و دو زن فعال دیگر در سوریه ربوده شد. همچنین

رازان قزاقی زن و بلاگ نویس و عضو مرکز صلح و آزادی بیان که از سوی رژیم قزاقی تعطیل گشت، بخاطر تصویر هوشمندانه اش از شورش در سوریه بسیار معروف است. وی به مناطق آزاد شده رفته تا با کودکانی که دچار آسیب های روانی شده بودند روبرو شود و روی آنها بررسی کند. تجربیات وی بعداً بطور تصویری در یوتوب علنی گشت.

ریمه دالی هم توسط کارزار "کشتار را متوقف کنید" مشهور گشت. وی از همان آغاز شورش ها در سوریه در برابر مجلس سوریه قرار گرفت. وی در یک پوستر خواهان پایان دادن به کشتار گشته و به همین دلیل هم چندین روز در زندان بسر برده است.

در نوامبر ۲۰۱۲ دالی و زنان فعال بیشمار دیگری پیچیده در لباس عروس در بازار دمشق به اعتراض می پردازند. آنها در این آکسیون فریاد می زدند و خطاب به همه طرفین درگیری می گفتند "ما دیگر خسته شده ایم. بس است. ما نیاز به راه حلی دیگر داریم". در اینجا هم دالی دستگیر گشت و بعد از ماه ها که در حبس بسر برد مجدداً از طریق تبادل زندانی ها آزاد گشت.

در حال حاضر هم با وجود خشونت های گروه های سلفی اما هنوز هم تظاهرات هایی در شرق سوریه برگزار می گردد. برای مثال در تنها استانی که سلفی ها قدرت را در دست گرفتند، بمدت دوماه زن معلمی بنام سعود نوفال هر روز بتنهائی در مقابل مرکز سازمان وابسته به القاعده به تظاهرات پرداخته است اما بعداً مجبور گشت بخاطر تهدیدهای شدید سلفی ها از اعتراض خود دست بکشد.

این مثال ها مشخص می کنند که زنان در بهار عربی برای رفع تبعیض جنسیتی و حقوق زنان به خیابان ها گسیل نشدند بلکه آنها همواره خود را بخشی از یک برنامه بزرگتر در جهت عدالت اجتماعی و دموکراسی و حقوق بشر دیده اند و در آن راه پیا خاستند.

در واقع تمامی قیام ها و انقلابات در غالب کشور ها منشاء اجتماعی داشته اند و از جمله ی خواسته های حقوق اجتماعی همواره بیشتر و بیشتر حقوق سیاسی برجسته بوده است به ویژه زمانی که ارتش و پلیس به طور خشونت بار بر علیه اعتراض کنندگان حرکت نموده اند. از دیگر مطالبات اجتماعی فقر شایع در این کشور هاست و این مسئله در "بهار عربی" برجسته ترین مطالبه بوده است. در این کشورها با وجود نرخ رشد متوسط و گاه رشد بالای اقتصادی در سال های اخیر اما هیچگاه این رونق اقتصادی منجر به توزیع عادلانه نگشته است و اوضاع

ناعادلانه اقتصادی فقری وحشتناک را در میان اکثریت شهروندان این کشورها گسترانده است، که بسیار نگران کننده است. این نابرابری اقتصادی را می توان در گزارش سازمان برنامه توسعه سازمان ملل سال ۲۰۰۲ تا سال ۲۰۰۹ مشاهده نمود که آمده است: "غالب کشورها موفق نشده اند (...) نابرابری اجتماعی را از بین ببرند و توسعه ای انسانی را فراهم سازند. (۴) نابرابری اجتماعی بدنبال خود باعث سطح پائین آموزش و درصد بالای بیسوادی شده است. در اینجا نابرابری جنسیتی بشدت بالاست. در گزارش نابرابری جنسیتی برای سال ۲۰۱۲ که در سال ۲۰۱۳ از سوی سازمان توسعه انسانی سازمان ملل علنی گشته است: "کشورهائی مانند مصر و سوریه و عراق و عربستان سعودی از وضعیت بسیار بدی نسبت به سایر کشورهای جهان برخوردارند. تونس و لیبی همواره وضعیتی به مراتب بهتر از این کشورها داشته اند.

نا رضایتی گسترده مردم در کشورهای "بهار عربی" همچنین در برابر فساد روزانه، خشونت و استبداد حاکم بر این کشورها بوده است. در این بخش هم این کشورها وضعیت بسیار بد تری از سایر کشورهای دیگر جهان داشته و دارند. تمامی کشورهای نامبرده از سیستم های استبدادی برخوردار بوده و تقلب و انتخابات جعلی و پارتی بازی و رشوه خواری و... از مشخصات آنهاست. آزادی مطبوعات و آزادی اجتماعات و آزادی بیان واژه هائی بیگانه برای سیستم های این کشورها بوده و هست و طرفداران این خواسته های مدنی به زندانها سپرده شده و می شوند.

اما با وجود بی عدالتی حاکم در این کشورها، جنبش های زنان هیچگاه در باره چگونگی مبارزه سیاسی شان با هم هم نظر نبوده اند. (۶) از همه مهم تر تفاوت میان نسل قدیم و نسل جدید، میان فعالین سکولار و فعالین مذهبی کاملاً مشهود بوده است.

در تمامی اعتراضات بیشترین شرکت کنندگان زنان جوان از اقشار مختلف اجتماعی بودند. دختران جوانی که پرسش های نو و جدیدی را در مقابل فعالین زن نسل گذشته می گشودند. فعالین زن قدیمی هم که اکثراً زنان تحصیلکرده و سکولار بودند از اینکه جوانها نا روشنی و ابهام در برنامه مبارزاتی شان وجود دارد، گلایه می کردند. دقیقاً قبل از "بهار عربی" بسیاری از فعالان زن نسل گذشته از طریق کنفرانس های بین المللی زنان وابسته به سازمان ملل و شبکه های بین المللی ضد تبعیض سازمان ملل در سطوح محلی و منطقه ای و بین المللی با هم در ارتباط قرار داشتند. برنامه ها و نوشته های آنان در بسیاری از کشورهای سکولار عربی توسط سازمان های زنان درون دولت

و سازمان های غیر دولتی زنان پشتیبانی گردید. از این روی برخی از زنان بعنوان "فمنیست های دولتی" در رژیم های سکولار اما خودکامه مانند رژیم مصر توانستند فضای کوچکی برای کمی حقوق بیشترزنان بدست آورند. اما همزمان این خطر هم همواره وجود داشت که این زنان ابزار دست دولت ها بشوند.

درست دوسال بعد از خیزش میدان تحریر مصر که همانطور که گفته شد زنان در آن نقش محوری بازی نمودند، قانون اساسی که توسط اسلامیست ها طرح ریزی شده بود، وضعیت زنان مصر را بشدت از گذشته وخیم تر نمود. درحقیقت "بهار عربی" کم کم به زمستانی برای زنان تبدیل گشت. در قانون اساسی جدید سخنی از ممنوعیت تبعیضات جنسیتی، مذهبی یا قومی زده نشد. افزون بر این در این قوانین دولت بعنوان دید بان اخلاقی معرفی شد که اجازه دارد استانداردهای زندگی خانوادگی را تعیین نماید و در تمامی حریم خصوصی خانواده ها دخالت کند. همانطور که اشاره شد، به رغم امیدها مبنی بر اینکه زنان از اصلی ترین منفعت برندگان از "بهار عربی" باشند، در عوض بزرگترین بازنده شدند، زیرا که شورش های پس از "بهار عربی" بی ثباتی، بی خانمانی و در غالب مناطق افزایش گروه های تندرو را در منطقه به دنبال آورد.

در واقع با ظهور احزاب راست افراطی مذهبی، زنان منطقه با یک چالش جدی روبه رو شدند. مخصوصا زمانی که بنیادگرایان به شیوه ای دموکراتیک انتخاب شوند و حق قانون گذاری به آنها داده شود. برای مثال در لیبی که درآن دولت موقت موسوم به کمیته انتقالی ملی که مبارزه علیه استبداد قذافی و خواست مردم برای رسیدن به دموکراسی را نمایندگی می کرد، روزی که به قدرت رسید تمامی قوانین موجود قبلی را به حال تعلیق درآورد تا آنها را با احکام شریعت جایگزین کند.

بدبختانه زنان دیر به این مسئله آگاه شدند. نگاه به فهرست ساده ای از جنایات رخ داده توسط بنیادگرایان تونس در فاصله سقوط بن علی تا انتخابات نشان می دهد که آنان به دنبال ترویج و افزایش خشونت ها بودند؛ حملات خشونت آمیز به تظاهرات مسالمت آمیز زنان، تجاوزهای جنسی در طی این تظاهرات، تهدید نیروهای سکولار، تهدید زنان در کنار ساحل ها و تهدید آنها با اسلحه، تهدید زنانی که پوشش کامل و مناسب اسلامی نداشتند و منع قانونی جلسات انتخاباتی احزاب چپ، تلاش در سوزاندن یک سالن تئاتر و یک ایستگاه تلویزیونی که به گفته آنان برنامه غیر اسلامی پخش می کرد، انجام اقدامات

قانونی در دادگاه علیه سکولارها برای آنچه توهین به اسلام می خواندند و هجوم نیروهای مسلح بنیادگرا به منازل شخصی و جستجو برای الکل و غیره ...

در آن هنگام نوال سعداوی خانم سفید موی ۸۲ ساله مصری و در واقع معروف ترین فمنیست مصر که نامش در بالای لیست مرگ اسلامی ها قرار داشت در این باره نوشت: "آنچه که ما اکنون تجربه می کنیم در واقع از بین بردن یک انقلاب است. من هیچگاه چنین انتظاری را نداشتم. آنها ما را پاره پاره خواهند نمود. اول این انتخابات پارلمانی زود رس و بعد هم قانون اساسی زود رس".

وی سپس مراجع مذهبی را بعنوان خطری برای زنان نامیده و می گوید "ما نیاز به قوانین سکولار داریم. چه مسیحی و چه اسلام فرق نمی کند. مذاهب ساختاری پدرسالارانه دارند و سیستم پدرسالاری زنان را برای منافع مردان کنترل می نماید".

وی در یکی از سخنرانی هایش اشاره می کند که "اسلامی ها اکنون چهره حقیقی خود را کاملاً نشان داده اند. انسانها کم کم شروع می کنند از آنها متنفر بشوند. من باور دارم که انقلابی دوم خواهد آمد".

در لیبی سه روز پس از کشته شدن قذافی، مصطفی عبدالجلیل، رئیس شورای ملی انتقالی لیبی، قانون ممنوعیت چندهمسری را لغو کرد. او در نخستین سخنرانی خود، پس از آزادی طرابلس گفت که شریعت اسلامی، بنیان و اساس قانون اساسی در لیبی جدید خواهد بود. حیات رئیس، نویسنده و یکی از کنشگران حقوق زنان تونس، می گوید: دیکتاتوری مذهبی از هر گونه دیکتاتوری سیاسی دیگر بی رحم تر است.

زنان لیبی اکنون با چالشهای فراوانی روبرو هستند. به عنوان مثال در سال گذشته وزارت امور اجتماعی از صدور سند ازدواج برای زنانی که با یک خارجی ازدواج کرده بودند سرباز زد. پیش از این بیشماری مفتی از دولت خواسته بودند تا ازدواج زنان لیبیایی را با خارجی ها ممنوع کند.

زنان تونس که در میان تمامی کشورهای آفریقا و مغرب بیشترین نرخ اشتغال و سواد را دارا می باشند و همانطور که اشاره شد همواره در تمامی تظاهرات ها در کنار مردان قرار داشتند و چندین نفر از آنان کشته و بیشماری زخمی گشته بودند، در تلاش بودند که برای خواست برابر حقوقی در تمامی قوانین و رفع تبعیضات جنسیتی در قوانین جدید تجمعات مختلفی را سازماندهی کنند. در این بین عده ای از

زنان سکولار طوماری تهیه نموده و در آن علاوه بر خواست برابری حقوقی خواهان جدائی دین از سیاست و برابری در تمامی قوانین کشور گشتند بیشماری از زنان هم این طومار را امضا نمودند. سپس در اوائل سال ۲۰۱۱ تمامی سازمانهای زنان تونس و کمیسیون حقوق بشر تظاهراتی بمناسبت روز زن برگزار نمودند که در این تظاهرات همواره خواهان جدائی دین از سیاست و برابری حقوقی در قوانین گشتند. اسلامگرایان به این تظاهرات حمله نموده و با شعار " زنان به آشپزخانه برگردید" تلاش نمودند تظاهرات را برهم زنند.

در سال ۲۰۱۳ تشکلهای زنان تونس و منتقدان اسلامگرایان حاکم در این کشور در تظاهراتی با صدور بیانیه ای خواستار مشارکت گسترده زنان در این کشور شدند. تشکلهای زنان، برخی احزاب سیاسی و نیز اعضای سندیکاها از جمله حامیان این تظاهرات بودند که در اعتراض به سیاستهای دولت اسلامگرای این کشور برگزار می شد. قبلا هم زنان تونس در اعتراض به برخی اقدامات دولت در مورد حقوق زنان اعتراض کرده بودند. در این زمان سلفی ها اقدام به یک سری ترورهای سیاسی نموده بودند که در نتیجه برخی از چهره های چپ و سکولار بقتل رسیده بودند. بعد از این ترورها زنان معترض با برگزاری تظاهرات در خیابانهای تونس، خواستار تضمین حقوق زنان شده و ترورها را محکوم کردند. یکی از برگزار کنندگان این تظاهرات در کنفرانسی خبری اعلام نمود که این یک تظاهرات سیاسی در اعتراض به آن چیزی است که در تونس در حال رخ دادن است. یعنی ترورهای سیاسی، تروریسم و تلاشهای حکومت برای کاهش حقوق زنان. همچنین یکی از فعالان حقوق زن شرکت کننده در تظاهرات اظهار داشت: " تظاهرات ما برعلیه تروریسم و نیز در اعتراض به تلاش جبهه "النهضة" برای از بین بردن حقوق زنان است. در واقع از زمان روی کار آمدن دولت جدید در این کشور، دولت و مجلس اقداماتی انجام دادند از جمله در قانون اساسی این کشور که زنان سکولار و فعالین زنان را سخت نگران کرده است".

در تحقیقی که توسط "بنیاد توماس رویتزر" در ۲۲ کشور عربی انجام گرفت، روشن شد که سه کشور از پنج کشوری که "بهار عرب" را پشت سر گذاشتند - مصر، سوریه و یمن در پایینترین رده فهرست حقوق زنان قرار دارند.

در سوریه گروههای حقوق بشر میگویند: از یک سوی نیروهای وفادار به بشار اسد زنان را مورد تجاوز و شکنجه قرار داده‌اند، و از سوی دیگر اسلام گرایان تندرو در مناطق تحت اشغال خود، آنان را از همه حقوق شان محروم کرده‌اند.

در بحرین زنان که نقش فعال تری در عرصه سیاسی کشورشان نسبت به دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس دارند اما به گفته کارشناسان فرقه گرایی مانعی بزرگ در تحقق حقوق زنان در این کشور شده است.

در یمن که پنجمین کشور بد در این جایگاه است زنان دوشادوش مردان از سال ۲۰۱۱ تاکنون در خیزش علیه حاکمان این کشور مشارکت دارند اما متأسفانه هنوز ازدواج کودکان و ازدواج های اجباری در این کشور وجود دارد و طبق آمار در دسترس ۹۸.۹ درصد از زنان در معرض آزار و اذیت در خیابان قرار می گیرند.

در همه گزارش های نهادهای بین المللی، یمن همواره از نظر تبعیض جنسیتی و از لحاظ دسترسی زنان به آموزش، بهداشت، موقعیت های اقتصادی و شغلی همواره رتبه های انتهایی را به خود اختصاص داده است. یک چهارم زنان این کشور در سنین میان پانزده تا چهل و نه سال از سوء تغذیه ی شدید رنج می برند. دختران خردسال به اجبار در عوض اندکی پول به عقد مردان مسن در می آیند. قانونی که بر مبنای آن سن ازدواج مشخص شده باشد در یمن وجود ندارد. از هر دو دختری که در این کشور متولد شده اند یکی پیش از رسیدن به هیجده سالگی ازدواج می کند. بیش از هشتاد درصد زنان یمنی بی سوادند و کمتر از بیست درصدشان امکان کار در خارج از منزل را دارند. یکی از مسئولین موسسه ی آکسفام در خاورمیانه، اروپای شرقی و کشورهای مشترک المنافع، می گوید: "برای آنکه اهمیت چالشی را که زنان معترض یمنی بر آن فائق آمدند به درستی درک کنید در ابتدا لازم است تا معنای زن بودن در یمن را دریابید. در کشوری که هر حرکتی از سوی زنان به وسیله ی قوانین و محدودیت ها عقیم می ماند، "بهار عربی" برای اولین بار فرصتی به دست ایشان داد تا به تبعیض جنسیتی در این کشور، که یکی از عوامل اصلی عقب ماندگی یمن است، را حقیقتاً به کانون توجهات بیاورند."

بله همانطور که در این چهارسال شاهد بودیم در کشورهای " بهار عربی" بالاخره ائتلاف گسترده ی نیروهای سکولار و مذهبی که همزمان در تجمعات گسترده ی توده ای در تونس و قاهره گردآمده بودند درهم شکسته شد. رهبران سازمان های بزرگ تر بنیادگرا به پشتوانه ی دلارهای نفتی عربستان و قطر و فتوای مذهبی و شبکه ی تلویزیونی الجزیره و پشتیبانی استراتژیک ایالات متحده، همکاری و تقسیم قدرت با جناح های نظامی رژیم های پیشین را پذیرفتند. در لیبی، حتی با تروریست های کهنه کار القاعده که از سلول های شکنجه در خلیج گوانتانامو فارغ شدند همکاری شد. از سوی دیگر اخوان المسلمین مصر،

جبهه اسلامی رهایی الجزایر، حزب عدالت و توسعه مراکش، و نیز انواع و اقسام دیگری از اسلامگرایی، همگی در نتیجه آشفتگی اقتصادی و سیاسی منطقه توانستند رشد کرده و قدرت بگیرند. مسلماً تفاوت‌هایی میان اخوان المسلمین و النهضة ی مصر با القاعده و طالبان در افغانستان، انصار الشریعه در تونس، لشکر اسلام در شمال پاکستان یا گروه انصار دین در مالی وجود دارد. اما با این وجود تجربه نشان داده است که همگی این سازمان‌های اسلامگرا اگر فرصت پیدا کنند، فضاهای عمومی را بر کوشندگان سکولار و بخصوص کوشندگان حقوق زنان می‌بندند و تلاش خواهند کرد تا فعالیت زنان را در محدوده شریعت تحت کنترل قرار دهند و تمامی حقوق زنان را پایمال سازند. بنابراین، هر جا که اسلامگرایان دست‌آوردی سیاسی داشته‌اند، این دستاوردها بخصوص برای زنان فاجعه بار بوده است.

حقیقت دیگر را می‌توان در مقاله طارق علی بنام امپریالیسم، بهار عربی و بحران دید. وی می‌نویسد: "زمانی که شما باعث ایجاد یک خلاء سیاسی می‌شوید، گروه‌های اسلامگرا از این خلاء استفاده کرده و آن را پر می‌کنند. چپگرایان نتوانستند از این فرصت استفاده نمایند. نیروهای پیشرو و مترقی یا وجود نداشتند و یا مضمحل شده بودند و یا آنکه در قضیه جنگ عراق و افغانستان از ایالات متحده پشتیبانی کرده بودند. در نتیجه اسلامگرایان تنها جناح جدی اپوزیسیون محسوب می‌شدند. البته در تونس تعدادی از چپگرایان به پارلمان راه یافتند که بایستی دید در آینده چه خواهند کرد و توان انجام چه اقداماتی را خواهند داشت".

چالش بزرگ زنان در منطقه در حال حاضر

در حال حاضر یکی از بزرگترین چالش‌های زنان در منطقه علاوه بر مبارزه با سیاست‌های اسلامگرایان، همواره مبارزه بر علیه خشونت‌های جنسی بر علیه زنان و دختران و بر خا پسران جوان می‌باشد. این خشونت‌ها در این کشورها مسئله‌ای جدید نیست اما تحت شرایط تحولات ابعادی جدید به خود گرفته است. خشونت‌های جنسی بعنوان سلاح در تحولات سیاسی مشکلی جهانی است و مسئله‌ای تنها مخصوص کشورهای عربی نیست. با این وجود در این کشورها زنان و کودکان در حال حاضر بخصوص از بی‌امنیتی و خشونت‌های خانگی و نظامی و اجتماعی و قانونی رنج می‌برند. تجاوز بزنان و دختران مسئله‌ای یومیه است. متأسفانه هیچ آمار درستی در دست نیست. زیرا که غالب اینگونه خشونت‌ها اصولاً گزارش نمی‌شوند.

از زمان جنگ داخلی در سوریه در حدود ۲،۳ میلیون انسان به کشورهای

همسایه متواری شده اند که نیمی از آنها زنان و کودکانند. آمار تجاوز جنسی به این پناهندگان بالاست. در خود سوریه در حدود ۴,۲۵ میلیون نفر در حال فرار از این منطقه به منطقه دیگرند. (۷) سازمان حقوق بشر گزارش از ۴۰۰۰ تجاوز جنسی به زنان و دختران داده است. در مقر های پناهندگی مرتباً دختران زیر ۱۲ سال را به عقد مردان بالغ و مسن می‌رسانند. همچنین کمیسیون بررسی سازمان ملل در گزارش خود در اوت ۲۰۱۳ می‌نویسد که تجاوزات جنسی در جنگ سوریه نقش بزرگی را بازی می‌کند. افزون بر این فروپاشی اقتصادی و عدم وجود مراقبت های بهداشتی زنان این منطقه را تحت فشار بسیار قرار داده است. (۸) برخی از زنان و دختران قربانی خشونت های جنسی در سوریه در مصاحبه با رسانه ها گفته اند که در بسیاری از موارد این تجاوزهای گروهی و فردی در خیابان ها و اماکن عمومی در شهرهای درگیر جنگ و حتی در برخی موارد با هجوم افراد مسلح به خانه ها و تجاوز به زنان و دختران در مقابل چشم اعضای خانواده آنها صورت می‌گیرد. زنان پناهنده سوری در اردوگاه های اردن یا ترکیه شدیداً تحت آزار های جنسی قرار دارند و این مسئله تا جایی پیش رفته است که دیدبان حقوق بشر ابراز نگرانی نموده است.

همچنین در لیبی زنان بهنگام مجادلات نظامی قربانی حملات گشتند. طبق گزارش سازمان حقوق بشر بسیاری از زنان لیبی در سال ۲۰۱۱ از ترس تجاوز جنسی در این زمان به تونس متواری گشتند. (۹). زنان لیبی نه تنها از جانب مجادلات مسلحانه مورد تهدید قرار گرفته اند بلکه از سوی خانواده های خویش هم در معرض مخاطرات گوناگون قرار دارند. زیرا که تجاوز و خشونت جنسی در غالب کشورهای بهار عربی تابوئی اجتماعی است و در غالب موارد این زنان از سوی مردان خانواده با نام دفاع از شرف خانواده حتی بقتل رسیده اند. دقیقاً به لحاظ همین تابوهای اجتماعی هیچ کسی از زنانی که دچار خشونت جنسی و تجاوز گشته اند، پشتیبانی نمی‌کند. (۱۰)

اواسط فوریه ۲۰۱۱ در طرابلس زنان گرد هم جمع شده و در حالیکه همه سکوت اختیار کرده بودند خواهان دفاع از قربانیان خشونت های جنسی و مجازات مجرمین شدند. البته از آن زمان تا کنون قانون گذاران کاری نکرده اند حتی وعده پشتیبانی مالی هم از سوی پارلمان ماه هاست که بفراموشی سپرده شده و هیچ اقدامی در جهتش انجام نگرفته است. (۱۱)

در مصر همچنین خشونت و تجاوز جنسی به زنان مشکلی بسیار بزرگ است. در حین تظاهرات ها و قبل از سرنگونی رژیم مبارک بسیاری از زنان

شرکت کننده در تظاهرات ها در معرض آزار های جنسی قرار داشتند. زنانی که دستگیر می شدند مجبور می شدند برهنه شوند و آزمایش بکارت دهند. این آزمایش ها از سوی مردان انجام می گرفت. دیدبان حقوق بشر گزارش می دهد که در سال ۲۰۱۳ در حین تظاهرات ها بر علیه مرسی در پایان ژوئن ۲۰۱۳ تنها در چهار روز ۹۰ زن در میدان تخریر مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند. (۱۲) ناگفته نماند که در سال ۲۰۱۰ جمعی از زنان و مردان مصری نهادی را بر علیه خشونت های جنسی تشکیل دادند که در محل به فعالیت های آموزشی زنان پرداخته و به پشتیبانی از زنان در برابر خشونت های جنسی پرداختند. (۱۳)

شورای ملی حقوق بشر مصر اعلام کرده بود که مصر پس از افغانستان دومین کشور جهان است که با بیشترین موارد آزار جنسی زنان مواجه است. به گزارش شبکه العالم، دفتر رسیدگی به شکایات های شورای ملی حقوق بشر مصر در گزارشی که برای بسیاری از مصری ها غافلگیر کننده و باورنکردنی بود، اعلام کرد: جامعه مصر با بحران شدیدی در زمینه آزار جنسی زنان به طور روزمره مواجه است. این دفتر با درخواست برای اتخاذ تدابیر ویژه جهت توقف این جنایت ها علیه زنان تأکید کرد، بسیاری از کشورها به اتباع خود درباره احتمال مواجه شدن با آزار جنسی در مصر هشدار داده اند. در گزارش شورای ملی حقوق بشر مصر آمده است که حدود ۶۴ درصد از زنان در مصر در معرض تعرض و آزار جنسی به اشکال مختلف در خیابان ها و میادین عمومی قرار گرفته اند، و در نتیجه مصر پس از افغانستان، دومین رتبه در جهان در زمینه آزار جنسی زنان را دارا است.

یک همه پرسی شورای عالی زنان بحرین، نشان می دهد که ۹۵ درصد از پاسخ دهندگان قبول دارند که زنان در بحرین در خانه و در محیط های کاری در معرض خشونت قرار دارند. در این همه پرسی مشخص شده است که شوهر، آزاردهنده اصلی زنان است. بر اساس این بررسی تحصیلات و اشتغال زنان، احتمال اینکه زنان قربانی خشونت شوند را کاهش نمی دهد. ۸۰ درصد پاسخ دهندگان معقدند که مشکلات جنسی و فقدان رابطه جنسی صحیح بین زوج های متاهل، دلیل اصلی خشونت فیزیکی و روانی علیه زنان هستند. خشونت علیه زنان در بین همه طبقه های اجتماعی وجود دارد؛ اما با این حال در بین افراد تهی دست شیوع بیشتری دارد. هرچقدر میزان درآمد خانواده کمتر باشد، احتمال بروز خشونت نیز بیشتر است.

البته دفاع زنان از خود و مبارزه علیه خشونت های جنسی و تبعیضات جنسیتی به زنان می تواند در دراز مدت موفقیت آمیز باشد، اگر زنان

و بخصوص زنان سکولار بتوانند به موقعیت های اجتماعی و سیاسی قدرت دست یابند. مثلاً در تونس در اکتبر ۲۰۱۱ در اولین انتخابات برای تشکیل دولت موقت زنان بیشماری بعنوان رای دهنده و کاندیدا شرکت نمودند و برای اولین بار زنان در لیست انتخابات قرار گرفتند. گرچه آنها غالباً در رده های پائینی لیست ها قرار داشتند اما در هر حال موفق شدند تا ۲۷ درصد صندلی های نمایندگان را بخود اختصاص دهند. البته در اینجا هم متأسفانه نقش زنان سکولار کم است و بخش بزرگی از این زنان به حزب اسلامی النهضة تعلق داشتند. (۱۴)

نتایج مشابه اگر چه نه به میزان تونس را زنان لیبی داشتند. ساختار های پدرسالارانه و قبیله ای و ارزش های محافظه کارانه که در زمان قزافی تا حد زیادی مانع شرکت فعال زنان در زندگی سیاسی و اجتماعی می شد بعد از سرنگونی رژیم قزافی زنان تلاش نمودند تا در نهاد های سیاسی جدید راه پیدا کنند. زمانی که در سال ۲۰۱۲ کنگره ملی انتخاب شد گروه هایی از زنان به شدت برای سهمیه بندی فهرست های انتخاباتی حرکت نمودند. نتیجه این شد که آنزمان احزاب موطف گشتند، لیست های انتخاباتی خویش را با کاندیدا های مرد و زن اشغال کنند. در آخر ۶۰۰ زن در لیست انتخابات قرار داشتند. یعنی ۴۵ درصد کاندیدا ها و در پایان ۳۳ صندلی از ۲۰۰ صندلی کنگره ملی را زنان تشکیل دادند. (۱۵)

در مصر مسئله کاملاً برعکس بود. زنان با وجود اینکه بطوری فعال در اعتراضات شرکت داشتند و در رفتن مبارک سهم بسزائی بازی نمودند اما از روند انتقال سیاسی بعد از مبارک کنار گذاشته شدند. حتی یک زن هم نتوانست در شورای اصلاح قانون اساسی راه یابد. حتی برای فهرست های انتخاباتی سهمیه ای برای زنان در نظر گرفته نشد. زمانی که اواخر سال ۲۰۱۱ در مصر انتخابات برای پارلمان جدید برگزار گشت، احزاب اسلامی ۷۰،۴ درصد آراء را بدست آوردند. قدرتمند ترین نیرو یعنی اخوان المسلمین به همراه متحدین خود ۴۶ درصد آراء را صاحب شدند. مقام دوم را حزب رادیکال اسلامی النور به همراه احزاب کوچک از جبهه سلفی ها بدست آوردند که در نتیجه ۲۵ درصد صندلی ها را اشغال نمودند. (۱۵) سهم زنان در این تغییر قدرت حتی کمتر از قبل گردید. تنها ۳۵ زن یعنی تنها ۹ درصد از کل نمایندگان به مجلس راه یافتند. در حالیکه در زمان مبارک سهم زنان در مجلس ۱۲ درصد بود. با این حال در ماه ژوئن ۲۰۱۳ مرسی پارلمان را مجدداً ملغا نمود. بعد از سقوط وی کمیته ای بنام " کمیته ۵۰ " مسئولیت تهیه پیش نویس قانون اساسی جدید را بعهده گرفت. اعضای این کمیته را

نمایندگان دولتی و شخصیت‌ها و چند زن تشکیل می‌دادند. در ماه ژانویه مردم مصر پیش‌نویس قانون اساسی را با اکثریت بزرگی از آراء به تصویب رساندند. (۱۷) این قانون اساسی با وجود اینکه برابری زنان و مردان را در تمامی زمینه‌ها تضمین نموده است اما سهمیه‌بندی زنان برای نمایندگی مجلس در آن یافت نمی‌شود. (۱۸)

درسوریه با وجود اینکه بدلیل جنگ داخلی فرایندهای سیاسی تا حد زیادی دست‌نخورده باقی مانده‌اند. اما در پشت پرده نیروهای مختلف مشغول ایجاد نهاد‌های سیاسی جدید هستند. زنان همچنین در ائتلاف اپوزیسیون و همچنین شورای ملی سوریه نمایندگی می‌شوند. سوهیر عطاسی و بسما کودمنی از جمله این زنان می‌باشند. آتاسی در ماه مارس ۲۰۱۳ بعنوان اولین زن یک کرسی در لیگای عربی بدست آورد. بسما هم تا ماه اوت سخنگوی شورای ملی سوریه بود. وی سپس اعلام نمود که این سازمان اعتبار خود را از دست داده است و از آن کناره‌گیری نمود. البته همواره این زنان در روند سیاسی زیر نفوذ مردان قرار دارند.

در پایان یک مسئله کاملاً مسلم است که: "در تمامی کشورهای "بهار عربی" موقعیت اجتماعی زنان نسبت به گذشته نه تنها تغییری نکرده است بلکه بدتر هم شده است. همه جا نیروهای اسلامگرا که حقوق زنان را محدود و یا از دست‌یابی زنان به این حقوق جلوگیری می‌کنند، در حال افزایش و پیشروی‌اند. البته در این فاصله جنبش‌های قدرتمند زنان برخاسته و موفق گشته‌اند مانع حملات نیروهای کونزرواتیو بشوند. اما حقیقت این است که امروز با وجود گذشتن چهار سال از "بهار عربی" از اصلی‌ترین و جدی‌ترین چالش‌های زنان در این کشورها ایستادگی در برابر وضع قوانین نابرابر و مقاومت در به حاشیه رانده شدنشان از گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی غالب و حضور پرقدرت بنیادگرایان اسلامی است که در نتیجه، مدام زنان را از متن مبارزات سیاسی و ساختارهای اجتماعی پس می‌زنند.

ÄÄÄ Vgl. J. Michael Totten, The Woman Who Blew Up the Arab World, in: „World Affairs Journal“, [۱]

۱۷.۵.۲۰۱۲, ÄÄÄ www.worldaffairsjournal.org.

[۲] Human Rights Watch, Libya: June ۱۹۹۶ Killings at Abu Salim Prison, ۲۷.۶.۲۰۰۶.

[۳] Vgl. FIDH, Women and the Arab Spring: Taking their Place?, Paris ۲۰۱۲, S. ۲۷.

[۴] Muriel Asseburg, Der Arabische Frühling. Herausforderung und Chance für die deutsche und europäische Politik, SWP-Studie, Juli ۲۰۱۱, S. ۱۰.

[۵] Vgl. Asseburg, a.a.O., S. ۹ f.

- [۶] Die ethnischen Friktionen sind sicher auch ein wichtiger Faktor, zu dem jedoch bislang nur wenige geschlechterdifferenzierte Analysen vorliegen.
- [۷] Vgl. UNHCR, UNHCR continues to reach toughest areas of Syria, races to provide winter aid, ۲۲.۱۰.۲۰۱۳ sowie UNHCR, Syrien-Krise: Größter UN-Spendenaufruf aller Zeiten, ۱۶.۱۲.۲۰۱۳.
- [۸] Die Organisation Women under Siege arbeitet an der Dokumentation der sexualisierten Gewalt in Syrien und hat eine Crowmap erstellt, über die auch Fälle von sexualisierter Gewalt gemeldet werden können, www.womenundersiegesyria.crowdmap.com.
- [۹] Vgl. Fidh ۲۰۱۲, a.a.O., S. ۲۷.
- [۱۰] Ebd.
- [۱۱] Vgl. Christina Hering, Libyen steht vor neuen Herausforderungen, in: Amica-Beilage zur taz, ۱۱.۱۲.۲۰۱۳.
- [۱۲] Human Rights Watch, Egypt: Epidemic of Sexual Violence, www.hrw.org, ۳.۷.۲۰۱۳; vgl. auch: Fast ۱۰۰ sexuelle Übergriffe am Tahrir-Platz, www.zeit.de, ۳.۷.۲۰۱۳.
- [۱۳] Vgl. HarassMap, www.harassmap.org/en.
- [۱۴] Vgl. UNICEF ۲۰۱۱: Tunisia – MENA Gender Equality Profile, www.unicef.org/gender/files/Tunisia-Gender-Eqaulity-Profile-۲۰۱۱.pdf.
- [۱۵] Human Rights Watch, A Revolution for All: Women's Rights in the New Libya, ۲۰۱۳, S. ۱۲ und ۱۶, www.hrw.org.
- [۱۶] Vgl. ۹۸ Prozent für die neue Verfassung, www.tagesschau.de, ۱۹.۱۱.۲۰۱۴.
- [۱۷] Vgl. Ägypten erhält neue Verfassung, www.tagesschau.de, ۳۰.۱۱.۲۰۱۳.

آیا مردان مهاجر می توانند برابری طلب باشند؟

گزارشی از کنفرانس مردانگی و برابری در سوئد

زهرا باقری شاد

روز پنج شنبه ۲۷ فوریه مهرداد درویش پور، پژوهشگر جنسیت و قومیت و استاد دانشگاه ملاردالن درباره پژوهش جدید خود به همراه کلاوس سونربی، منشی اصلی پژوهش گسترده دولتی سوئد درباره مردان و برابری در سالن اصلی دانشگاه ملاردالن سخنرانی کردند..

کنفرانس با سخنرانی کلاوس سونبری آغاز شد. او نخست به بررسی اهداف این پژوهش و نتایج کلی آن که در ۱۳ فوریه در پارلمان معرفی شده بود پرداخت. او در توضیح تاریخ مردانگی در سوئد و تغییرات آن و شکل گیری الگوی "مرد جدید" به بررسی رابطه مردان با سرپرستی کودکان و خانواده و نابرابری مردان و زنان در دریافت بیمه مرخصی والدین پرداخت. سونبری توضیح داد مردان هم در میان رده های بالاتر جامعه و هم در میان رده های پایین نظیر بزهکاران و زندانیان سهم بیشتری را به خود اختصاص داده اند؛ حتی مردان در مقایسه با زنان بیشتر به خودکشی روی می آورند. همچنین عامل اصلی خشونت ها مردان هستند و در عین حال بیشترین قربانیان خشونت در جامعه خود مردانند. او نتیجه گرفت که نوعی پذیرش اجتماعی نسبت به خشونت "مردان علیه مردان" وجود دارد، به این معنی که خشونت مردان علیه مردان، نوعی رفتار جاافتاده در جامعه محسوب می شود. منشی اصلی پروژه مردانگی و برابری، سپس به نقش مردانگی و برخورد مردان به سکسوالیته و گرایش جنسی پرداخت. کلاوس سونبری همچنین نابرابری های جنسیتی در حوزه های گوناگون نظیر اشتغال، تحصیل، کار خانگی، روابط و شبکه های روابط اجتماعی، سلامت و بهداشت، رفتار جنسی، ورزش، سیاست و مدیریت را برشمرد و نمونه هایی از فرازهای تاریخی رشد برابری طلبی در سوئد و افزایش حقوق زنان را مورد بررسی قرار دهد و در پایان تاکید کرد به رغم شکل گیری الگوهای جدیدی از مردانگی، هنوز نابرابری در بسیاری از زمینه ها ادامه دارد..

منشی اصلی این پژوهش دولتی در سوئد، توضیح داد که تمرکز اصلی این تحقیقات درباره تحصیلات و جنسیت است که نشان می دهد پسران نسبت به دختران در حوزه مدارک تحصیلی در مدارس بسیار عقب ترند. در این پژوهش دولتی پیشنهاد شده است که مدارس باید با نگاه انتقادی به نرم ها عمل کرده و فرهنگ ضد تحصیل و سکسیسم در پسران را مورد بررسی قرار دهند. کلاوس سونبری گفت: فرهنگ ضد تحصیل در بسیاری از پسران ناشی از تصویر و انتظاراتی است که مدارس از آنان دارند و باید برای جذب پسران به آموزش در رشته های معمولاً زنانه سرمایه گذاری صورت گیرد. به ویژه از آن رو که که بازار کار هرچه بیشتر به سمت گسترش هرچه بیشتر شغل های معمولاً زنانه جهت گیری می کند.

او درباره تحقیق مردانگی و برابری که دو سال پیش به دستور وزیر وقت برابری آغاز شده است اشاره کرد که نتایج قابل تامل این تحقیق به همراه ضمیمه های آن که بالغ بر هزار صفحه است، منتشر شده و در سایت دولت سوئد نیز قابل دسترسی است..

کلاوس سونبربری در پایان به موضوع اصلی کنفرانس یعنی پژوهش درویش پور درباره الگوهای مردانگی و تغییرات آن پس از مهاجرت اشاره کرد و گفت این بررسی نیز بخش از این پروژه تحقیقی بوده که اطلاعات ارزشمندی در باره مردان مهاجر تبار در اختیار جامعه قرار داده است.

مهرداد درویش پور نیز سخنرانی خود را اینگونه آغاز کرد: "یک مشکل اصلی در بررسی موقعیت مردان مهاجر تبار، وجود پیشداوری های خرد کننده از مردان مهاجر است که آنان را یکسره تهدیدی برای جامعه، نماد بارز کجروی اجتماعی و یکسره سرکوبگر زنان می شناسد. مردان سوئدی هنجار جامعه و برابری خواه معرفی می شوند، در حالیکه "آن مردان دیگر" - یعنی مردان مهاجر تبار- پدرسالار و "منحرف" شناخته می شوند. حال آن که نه همه مردان سوئدی برابری طلبند و نه همه مردان مهاجرتبار پدرسالار. در هر دو گروه تنوع بسیاری از افراد برابری طلب و پدرسالار به چشم می خورد و اصولاً موقعیت طبقاتی، سن، مدت زمان مهاجرت، گرایش جنسی و پیشینه تربیتی فردی، به مراتب بیش تر از تعلق "قومی توضیح دهنده رفتار و نگرش بسیار متفاوت در آنان است.

✖ مهرداد درویش پور درباره برابری و قومیت به این مساله اشاره کرد که چگونه مهاجرت به کشوری دیگر می تواند پیامدهای متضادی برای بسیاری از مردان در برداشته باشد. برای پاره ای از مردان، مهاجرت امکانات و شرایط بهتری برای تحرک طبقاتی به سوی بالا از طریق تحصیل یا ارتقا شغلی ایجاد کرده است. اما برای بسیاری از مردان، مهاجرت به معنای از دست دادن قدرت و تحرک طبقاتی به پائین بوده است. بسیاری از مردان موقعیت و اعتبار پیشین خود در سرزمین مادری را از دست داده اند و در جامعه جدید بیکار شده و یا به حاشیه رانده شده اند. این به معنای از دست دادن قدرت و منزلت اجتماعی است که می تواند خطر تقویت گرایشات پدرسالاری را برای حفظ "هویت مردانه" در آنان تقویت کند.

این پژوهشگر توضیح داد که علاوه بر تحرک طبقاتی به پائین در میان بسیاری از مردان مهاجر، خود مهاجرت به تجربه تبعیض نژادی برای بسیاری از این مردان که پیشتر خود را هنجار جامعه می دیدند و اکنون به "آن دیگری" تبدیل شده اند، منجر شده و حتی مدعی شد که مردان در مقایسه با زنان از تبعیض نژادی بیشتر رنج می برند. نه تنها از این رو که شوک ناشی از تبعیض در آنان بیشتر است بلکه او به تحقیقاتی اشاره کرد که نشان می دهند نظر جامعه اکثریت به

مردان مهاجر منفی تر از زنان مهاجر بوده و به طور کلی مردان سوئدی نیز در مقایسه با زنان سوئدی نگاه منفی تری به مهاجران دارند. او هم شکاف طبقاتی و هم تبعیض را زهری علیه برابری طلبی خواند.

درویش پور همچنین به تغییرات فاحش در روابط قدرت بین مردان و زنان و والدین و کودکان در بسیاری از خانواده های مهاجر پرداخت. او در سخنرانی خود اشاره کرد که بسیاری از زنان از امکانات و حقوق جدیدی برخوردار می شوند. در حالی که مردان امتیازات پیشین خود را از دست داده اند. از آنجا که زنان خواست ها و توقعات جدیدی پیش رو قرار می دهند، بسیاری از مردانی که به دلیل از دست دادن قدرت پیشین خود در روابط جنسیتی، قادر به تطبیق با شرایط جدید نیستند، به سمت تقویت ارزش های پدرسالارانه متمایل می شوند. آنان به عنوان پدر نیز از نفوذ و قدرت پیشین برخوردار نیستند. امری که می تواند زمینه بروز خشونت توسط مردانی را افزایش دهد که به عنوان پدر و یا شوهر در پی حفظ سلطه خویشند، اما از نفوذ گذشته برخوردار نیستند.

این پژوهشگر جنسیت و قومیت اضافه کرد: "مدت اقامت در جامعه جدید الزاما در تغییر نگرش برابری خواهانه مردان تاثیر نمی گذارد. این مساله بیش از هر چیز به تغییر موقعیت اقتصادی و اجتماعی آنان بستگی دارد؛ اگر مهاجرت به تحرک طبقاتی آنان به سمت بالا منجر شده باشد، در آن صورت مدت اقامت می تواند در رشد برابری تاثیر مثبتی داشته باشد. اما اگر مدت زمان اقامت به حاشیه نشینی و محرومیت بیشتر منجر شود، در آن صورت تضمینی وجود ندارد که طول اقامت در سرزمین جدید به تضعیف نگرش های پدرسالارانه منجر شود. به عبارت دیگر زمان به خودی خود نقش تعیین کننده ای ندارد".

او اشاره کرد که بسیاری از پسران جوانان نسل دوم مهاجر فرهنگ ضد تحصیل و یا مدارک تحصیلی پائین تر در میان خود را با تکیه بر الگوهای سنتی "مردانگی" توجیه و جبران می کنند. بسیاری از این جوانان نیز علی رغم شرایط بهتری که با آن روبرویند، به دلیل حاشیه نشینی، تبعیض و نداشتن الگوی جدیدی از مردانگی می توانند همچون پدران خود عمل کرده و مانند پاره ای از آنان مذهبی تر، محافظه کار تر و پدرسالارتر شوند.

درویش پور همچنین به گروه مردان برابری طلب در میان مهاجران اشاره کرد و گفت جامعه جدید برای کسانی که تحرک طبقاتی رو به

بالایی داشته و پیش تر نیز از زمینه های برابری طلبی، مدرن، سکولار و تحصیل کرده تری برخوردار بوده اند، شرایط بهتری برای رشد اندیشه های برابری طلبانه ایجاد کرده است. البته او تاکید کرد نقش اصلی در رویکرد مردان به اندیشه های برابری طلب را باید در افزایش قدرت زنان جستجو کرد.

او در پایان نتیجه گرفت: "سه نوع رویکرد در برخورد به بحران "مردانگی" که در میان مهاجران نیز به چشم می خورد بیش تر نمایان است. ۱. نگاه نوستالژیک، قهقرایی و منفی به تغییر نقش جنسیتی و نگرانی از "فمینیستی شدن" جامعه که به تشدید نگاه محافظه کارانه و پدرسالار در این گروه انجامیده است. ۲. گروه مردان آلترناتیو و برابری طلب که خود را با این تغییرات وقف داده و بیشتر الگوی های جدیدتری از مردانگی را به نمایش می گذارند. این الگوها نه بر خشونت ورزی و اقتدارگرایی، بلکه بر احترام، دوستی و برابری استوار است. البته این گروه سهم کمی در میان مردان مهاجر دارند. ۳. گروه مردان ملون و دوگانه که گرچه در مقایسه با گذشته خود در کار خانگی بیشتر مشارکت کرده و نسبت به برابری نظر مساعدتری دارند، اما قادر به تطبیق خود با نقش تغییر یافته زنان نیستند. این گروه همواره در کشمکش از تلاش برای تغییر رفتار خود و ناکافی یافتن این رفتار و واکنش منفی به این تغییرات در نوسانند".

درویش پور تاکید کرد که گروه کوچکتری از مردان را برابری طلب ها تشکیل می دهند و گروه مردان نوستالژیک در میان مهاجران به مراتب گسترده تر هستند. اما بیشترین تعداد در میان مردان ایرانی که موضوع پژوهش تجربی او بوده اند، به گروه سوم یا "مردان ملون و دوگانه" تعلق دارد.